

افغان مینى مارکیت عرضه ککنده
انواع مواد خوراکه وطنى

یگانه مغازه افغانى درمنطقه واشنگتن بزرگ
که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم میکند
ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با
Western Union
6566 Backlick Rd.Springfield, VA 22150
Tel:703-644-0186 Cell:703-499-3313

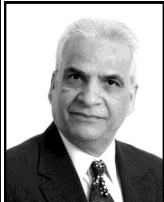
بنام خدا
شماره
۱۰۴۷

امید
در امریکانه
\$1.50

متمنه مردم افغانستان
شمارهٔ سوم / سال بیست وهفتم / ۲۸ جوزای ۱۳۹۷ / ۱۸ جون ۲۰۱۸ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۴۷

عید سعید رمضان مبارک باد
حلول روزهای مسعود وپر نور عیدسعید رمضان را به همهٔ

بیمه استیت فارم
LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®



For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405
703-369-6224

ماری خلیلی ، افضل ناصری
خانه، موتر، صحت

STATE FARM
Auto
Life
Fire
INSURANCE®

روح الله بهزاد

منظور پشتين؛ نور چشمی ديروز خارچشمی امروز
قشر سياسي جامعهٔ پشتون افغانستان ديگر منظور پشتين را «اتل «و» قهرمان «نمی‌دانند. پس از تصويب طرح ادغام مناطق قبیله‌نشين پاکستان به ايالت خيبر پختون‌خواه، قشر سياسي و عده‌یی از پشتون‌های افغانستان از مبارزهٔ «جنش حفاظت از پشتونها «حمایت نمی‌کند. به نظر می‌رسد قشرسياسی وبرخی تحصیل کردگان پشتون افغانستان فکر می‌کردند مبارزهٔ منظور پشتين برای ايجاد «لوی پشتونستان «است. محاسبهٔ اینها شاید این بود که منظور پشتين به دليل هم‌ذات پنداری با پشتون‌های افغانستان، مرز ديورند را درمی‌نوردد و جامعهٔ آرمانی کسانی مثل اسماعيل يون و حکمتيار را شکل می‌دهد.

این عده شاید تصور می‌کردند مبارزهٔ جنش حفاظت از پشتون‌ها در پاکستان شامل حال پشتون‌های افغانستان نیز خواهد شد. حامیان منظور پشتين در افغانستان، فکر می‌کردند منظور پشتين خود را محدود به جغرافیای پاکستان نمی‌داند و سواى پاکستان، برای پشتون‌های افغانستان نیز مبارزه می‌کند. وقتی مبارزهٔ منظور پشتن آغاز شد، مردم افغانستان به ویژه جامعهٔ پشتون از آن حمایت بی دریغ کرد. حتا در سطح دولتی، رييس حکومت وحدت ملی خلاف اصول سياست بين‌المللی از آن جنش حمايت خود را اعلام کرد.

اما پس از آنکه مبارزات منظور پشتين ثمر داد و طرح ادغام مناطق قبیله‌نشين به ايالت خيبر پختون‌خواه از سوی پارلمان پاکستان تصويب شد، مشخص گردید که منظور پشتين محاسبه شده و منطقی مبارزه کرده/می‌کند. منظور نشان داد که مرز ديورند، مرز رسمی میان افغانستان و پاکستان است و فرضی خواندن آن توهمی بیش نیست. منظور پشتين بسيار واضح برای «افغان»های این‌سوی ديورند پیام داد که یک «افغان» (پاکستانی است و خيال ايجاد «لوی پشتونستان «را ندارد. اعضای جنش حفاظت از پشتون‌ها این واقعيت را آفتابى ساخت که پشتون‌های آن‌سوی ديورند زنده‌گی در قلمرو پاکستان را پذیرفته اند. تصويب طرح ادغام مناطق قبیله‌نشين به ايالت خيبر پختون‌خواه و استقبال این طرح از سوی جنش حفاظت از پشتون‌ها هم‌چنان گویای این واقعيت است که پشتون‌های آن‌سوی ديورند به زنده‌گی در قلمرو پاکستان راضی اند و تمایلی به پیوستن به افغانستان ندارند.

منظور پشتين و تمام پشتون‌هایی که در پاکستان جنش حفاظت از پشتون‌ها را تشکيل داده اند، خود را پاکستاني میدانند. اعضای جنش حفاظت از پشتون‌ها و در مجموع تمام پشتون‌های پاکستان احساس تعلق خاطر به پاکستان دارند تا به افغانستان. شاید به لحاظ فکری، منظور پشتين خود را متعلق به تمام پشتونهای دنیایا هم تمام جامعهٔ انسانی دنیا بداند اما قدر مسلم اینست که اوبه لحاظ حقوقی، سياسي وجغرافیایی خود را متعلق به پاکستان و قلمرو آن کشور می‌داند.

در این که جنش حفاظت از پشتون‌های پاکستان مسالمت‌آمیز و مشروع بود، شکی نیست. تردیدی نیست که جنش حفاظت از پشتون‌ها و روزها مبارزهٔ آنان، معلول سال‌ها ظلم و استبداد حکومت پاکستان بر مردم هفت اجنسی قبیله‌نشين آن کشور است. اعضای جنش حفاظت از پشتونها به خاطر به دست آوردن حقوق شهروندی در پاکستان مبارزه کردند/می‌کنند و این کار از نظر حقوق مدنی و سياسي پذیرفته شده در سطح دنیا اشکالی ندارد. واقعيت ديگر اینست که پس از تصويب طرح ادغام مناطق قبیله نشين با ايالت خيبر پختون‌خواه، منظور و جنش اواز چشم حامیان افغان افغانستانی‌اش افتاد. قشرسياسی و درس‌خواندهٔ پشتون در افغانستان، بعد از ثمر دادن مبارزات منظور پشتين، از او و جنبش رو گشتان‌دند. قشر سياسي پشتون‌های افغانستان تصور می‌کنند منظور پشتين آنها و در مجموع جامعهٔ پشتون افغانستان را تحقير کرده است؛(دنباله درص ۶)

این شکايت که من از گردش ايام کنم شکوه از بی هنری ها به دگر نام کنم ...از جانب ديگر ايشک آفاسی دوست محمدخان که مامور دادن ملک هزاره به افغان (پشتون) شده بود، درين آوان مردم اچکزی و بارکزی را که در علاقهٔ چوره جای داده و هزارگان را بيرون کرد، از شدت سرما و کثرت برف برای جمعی ديگر مردم آن دوقبیله هفده باب قلعه رادر گيزاب از هزارگان پرداخته (گرفته) افغانان را جای داد ودختران واطفال مردم هزاره را در برف و سرما انداخته، اکثر هلاک شدند. (۵)

بالآخره(۶)، «امير عبد الرحمن خان تازه متوجه می شود که چه اشتباه بزرگی را مرتکب شده و چه انسان های شرارت طلب و دهشت افکن را بر سر مردم افغانستان مسلط نموده است؛ کوچيان را که خود مهاجر خوانده بود، زمينهای مردم هزاره را به آنها داده بود در نامه های بعدی خویش «فاجر و مفسد» خطاب نموده است: در روز دوشنبه ماه جمادی الاول ۱۳۱۶ هجری نوشت: «همواره از حالت مهاجرو مفاجر و مصلح و مفسد مهاجرين معلومات و نظريات صحيحه حاصل کرده...»(۷،۶). و در اثر شکايت هزاره ها سلطان محمد خان حاکم ارزگان با «کوچی ها» وارد صحبت می شود؛ کوچی ها با افتخار و جسارت تمام میگویند: «حاکم و قاضی را بما دخلی نیست ! ما از قوم پادشاهيم و خود در پيش پادشاه جواب می گوئيم ما از خود حامی و محرک و مربی داريم(۸،۶)

کوچی در گذشته نیز حضور داشته واز پنجاه تا صد خانوار بیشتر نبوده اند. ولی صدها خانواری که به دعوت امير عبد الرحمن از هند و سند و بنگال به هزارستان سرازير شده زمينهای هزاره های نواحی قندهار، هيرمند، دهر اوود، چوره، ارزگان، دايه، فولاد، حجرستان، ترکستان، و مناطق مرکزی هزارستان مانند لعل، سرجنگل، ورس، دايکندی، مالستان بهسود وهم شيخ علی.... را حاکمان مناطق بصورت غاصبانه و ظالمانه! بنام آنها ثبت نموده است(۶)

وهم هیأتی را که امير حبيب الله خان جهت بررسی اوضاع «کوچی ها» و «هزاره ها» تعيين کرده بود آنها جز خائنين ملی و غاصب زمينها مردم هزاره کسانی صادق و ایماندار نبودند: برخی از اقوام و قبایل کوچی، اگر خود مثلاً بیست خانوار بودند بمقدار صد خانوار(فامیل) منطقه را یکمک دولت از دست هزاره گرفته و خود تصاحب کرده اند و یا یک کوچی در چندین جا زمین غصب کرده است(۶). قاضی عبد الشکور، که از طرف امير عبد الرحمن خان برای تقسيم و توزيع زمينهای مردم هزاره سرگروه مهاجر انتخاب شده بود، بهترين مناطق را از هزاره ها گرفته بنام خود، بنام خانواده و قومش ثبت کرد و هزارگان را جلای وطن و بی خانمان ساخت(۹).

متأسفانه، این بיעدالتی ها در زمان امير حبيب الله خان هم دوام یافت به حدی که ملاکاتب (مرحوم ومغفور) مجبور شد مکتوب ذیل را حضور امير، فوق العاده سنجيده با دلایل اسلامی، تهیه نموده تقدیم کند؛ برای معلومات مزید تان تقدیم میدارم ولی قبل از آن خاطرنشان باید ساخت که، کاتب بارها برای دعاوی هزاره ها با کوچی ها ماموریت داشت و بخوی از عهدهٔ مسئوليتش برآمده بود؛ حتی در یک مرحله وکیل مدافع هزاره های بهسود در «محکمهٔ اجلاس امور متفرقه» بطرف مقابل پاسخهای دندان شکن داده است. وهم یکبار حین ماموريتش در مالستان مورد تعقيب کوچی هائیکه قصد قتل او را داشتند قرار گرفته شبانه منطقه را ترک کرده است(۱۰،۶)

مقارن این حال(۱۱)، محرر اوراق از امر والا که در سال گذشته در وقت مامور شدن سردار گل محمد خان به سرپرستی گروه مهاجر و ناقل افغان صادر گردیده بود که: «چند تن از مردم هزاره نیز با او رهسپار شوند، تا اراضی و عقار(متاع واسباب خانه – عمید) هزاره گان را که بدون فرمان، مردم افغان متغلب متصرف شده اند واگذار گردیده، از عدم حضور مامورین هزاره (دنباله در صفحهٔ ۶)

داکتر غلام محمد دستگیر
از تهاجم غیر قانونی بر چراگاه های هزاره جات حمايت نکنيد

گارت جيمز هاردین(۱۹۱۵ – ۲۰۰۳ Garrett J. Hardin: یک ايکولوگ وفيلسوف امريکائی است که دربارهٔ خطرات زيادت نفوس هوشدار داده است. شهرت ييشتراو از برکت نشر مقالهٔ معروف اوست که «تراژيدی منابع مشترک يا عوام» عنوان داشت وبلا تأمل در سال ۱۹۶۸ از طرف مجلهٔ ساينس پذيرفته شد و در پنج صفحه به طبع رسيد(۱). این عنوان ابتداء در ۱۸۳۳ در یک رسالهٔ کوچکی که چندان شهرت پيدانکرده بود از طرف ويليم فارستر لويد William Forster Lloyd اشاره شد(۲،۳). گارت هاردین، این تراژيدی (۲،۳،۴) را در یک سناریوی چراگاه قرون وسطی چنین مطرح کرده است:

تصور کنیم که این چراگاه بروی همه بازا ست و هر روستایی یا مالدار ی سعی میکند تا حد امکان گلهٔ بزرگی از حیوانات (گاو و گوسفند وغيره) خود را درین چراگاه مشترک نگه دارد. برای قرن‌ها این روش در اثر جنگهای قبیله‌ی، شکارهای غیر قانونی و امراض حیوانی بدون کدام تشویش دوام می یابدو جای کافی برای چرش بیشتر حیوانات میسر مییابد. بالاخره روزهای آرامی وثبات اجتماعی که خواستهٔ همه بود به حقیقت میگراید ونصیب می‌گردد. درینوقت است که اصلیت منطقی اشتراکی، با تأسف باید گفت که برآماده و راه برای یک «تراژيدی» باز میگردد. به اساس منطق مالدار ی، هر روستائی میخواهد ازین چراگاه با استفادهٔ اعظمی بهره ورشود. بصورت واضح یا بلااعتراف، کم یا زیاد آگاهانه، او میپرسد: « برای من اضافه نمودن یک حیوان ديگر در چراگاه چه فايده دارد؟» این سوال « فايده ؟ » یک جنبهٔ مثبت و یک جنبهٔ منفی دارد:

جنبهٔ مثبت آنست که مالدار در چراگاه با ازدیاد یک حیوان بیشتر حصه میگیرد و از فروش یک حیوان اضافه شده در گله اش پول زیادت‌ر بدست میآورد و حاصل آن برایش + مییابد.

جنبهٔ منفی آن طور یست که در چراگاه یک گاو ديگر یا یک حیوان ديگر اضافه شده است که این چرّش و استعمال از حد زياد سبزه زار بر همه مالداران یکسان گران تمام میشود. در حالیکه تاثیر منفی، فیصلهٔ هریک مالدار مشخص تنها یک کسر – ۱ برای او مییابد.

با علاوه کردن مفاد قسمی هردو جنبه، منطق روستائی وی به این نتیجه میرسد که مناسب است در گلهٔ خود یک گاودیگر... وباز یک گوسفند ديگر... وباز یک حیوان ديگرو قس علیهذا اضافه کرده برود. در عینحال همینطور فیصله از جانب هریک از استفاده کنندگان این چراگاه مشترک نیز بعمل میآیدو همین وقت است که تراژيدی خلق می‌گردد. هر مالدار در تلک یک سیستمی گیر مانده که او را مجبور میسازد تا گله اش را بدون کدام قیدو محدودیت، در یک چراگاهیکه زمین محدود دارد افزایش دهد. در نتیجه نابودی سرنوشتی ست که آین مالداران به شدت سوی آن شتاب دارند، زیرا هر کدام جهت منافع شخصی خود در یک جامعهٔ که به آزادی روش مشترکین زمین چراگاه اعتقاد دارد، تلاش میکنند. آزادی استفادهٔ خود سرانه در یک جامعهٔ اشتراکی سبب بربادی همهٔ آن جامعه میشود. مفاد انفرادی یکفرد برای خودش، با وجودیکه میداند اجتماع از فیصله اش متضرر می گردد روی، حقیقت عقلی انکار، پایدار است(۲)

واینک یک شمهٔ از «تراژيدی» چراگاه های مردم زحمتکش، غریب، وینوای هزاره های(۲۴،۲۳) افغانستان در اثر تهاجم کوچیهای(۲۵، ۲۸، ۲۷،۲۶)(طالبی) که به استناد سراج التواریخ ثبت شده است، با بیستی از «لالهٔ آزاد» شادروان استاد محمد ابراهیم صفا، حضور مبارک تان تقدیم مینمایم:

انجنیر عبدالصبور فروزان

به سلسلهٔ (تلویزیون ژوندون، مظهرتعصب زبانی وقومگرایی درافغانستان) وقتی تره کی ازشفرماسکو، که تحت پوشش دعوت نویسندگان اتحاد شوروی صورت گرفته بود، به کابل بازگشت، آقای ایوان میدی وانوف Ivan Midivanov که یکی ازمعاونین بوریس یونیماروف بود ودردفترآژانس تاس درکابل اقامت داشت، با تره کی مخفیانه دیدن نمود وبه اوگوشزدکرد که اعضای بلندپایهٔ حزب بایدطوری زندگی کنندکه مردم بخصوص مقامات دولت محمدظاهر شاه آنهارا نشناسند، آنهاباید بصورت سری ومخفیانه کمک وتریه شوند وبیشترجلب وجذب درمیان افسران نظامی، پلیس، محصلین دانشگاه ومتعلمین مکاتب ازطریق تأسیس اتحادیه های صنفی، اتحادیهٔ محصلین وجوانان صورت گیرد وکوشش زیاد شود تا گزندى به اعضای بلند پایهٔ حزب نرسد. ایوان میدی وانف می گویدکه سازمان کی جی بی برای بوریس یونیماروف هدایت داده بودتا درملاقاتهایی که باتره کی مینماید، نباید هیچ حرفی ازشردارمحمدداوود گفته نشود وبرای ماهم هدایت داده شده بود تادرملاقاتهایی خود باتره کی عمدهاُ ازشردارداوود نام نبریم تامبادا تره کی ازروی ساده لوحی خوددرمحافل حزبی از اوپادآوری نکند وارتباط تنگاتنکی که مابا سردار داوودبرقرارنموده بودیم افشا نشود، وسرمایهٔ که برای تسخیراو مصرف شده بود به هدر نرود.

روس هابه اندازه یی زیرکانه درداخل سلطنت ظاهرشاه کارکرده بودند که زمانی به سردار داوودهدایت دادند ازیست صدارت استعفادهد، ظاهرشاه که دورشدن داوود را ازشدارت وسیلهٔ نجات خود ازچنگال کاکاهاپسران کاکاهایش میشمرد، استعفاى وی رابدون معطلی وجشم پت امضاکرد. اما وی نمیدانست که این یک پلان روسهاست، ویکى ازمراحل دیگرآرایش سردار داوودبرای تطبیق پلان روسهادرافغانستان این بودکه اول سردار بایداز صدارت مستعفى شود. سردارکه به قساوت قلب وخودخواهی لجام گسیخته مشهوربود، دراواخر دورهٔ صدارتش دوکارعمده نمود که هردو مشورهٔ مقامات کرملین صورت گرفته بود. یکى اینکه ازیست صدارت استعفاداد، که درعمل برایش مقام شاهی مطلقه بود، ودیگرازادساختن زندانیان سیاسى بود. این زندانیان که همه روشنفکران وآزادیخواهان کشوربودند، قسمت اعظم عمرخودرا درزمان سلطنت ظاهرشاه درزندانهای قرون وسطایی سپری کرده بودند . ایشان همه بدون گناه وبدون محاکمه، فقط به خواست اعضای خانوادهٔ شاه وخودخواهی کاکاها وپسرهای کاکایش زندانی شده بودند، هیچ نوع شکنجه وآزاری که خاصهٔ این خاندان بود درحق آنهادریغ نشده بود. عده یی ازين زندانیان چون میرعلی اصغرشعاع، محمدسرور جویا درزیر شکنجه های جسمی وروحي سردارداوودجان به حق سپردند.

این آزادیخواهان درمحوطه یی شکنجه میشدند وجان میدادند که درآنجا محمدظاهرشاه خور وخواب وعیش وعشرت میکرد. این دوعمل برای سردار داوود کاملاً بیگانه بود، تاجاییکه اورامی شناسیم، حتی به قیمت جان خودهم این دوعمل را انجام نمیداد، ولی روسهاطوری محاسبه کرده بودندکه این دو عمل که درواقع دونیرنگ بود، برای آرایش سردار برای تطبیق پلانهای شان خیلی هاضوروی بود. چه استعفایش از صدارت اورا ازشرزیانهادور میساخت و آنچه ظلم وپیدادی که کرده بود ازاذهان مردم زدوده شده چهرة ظالمانه و طبیعت خودخواهانهٔ او فراموش میگردد، و رهاکردن آزادیخواهان وروشن فکران ازنزدان برایش نام نیک کمایی میکرد وعداوت وقساوت قلبی او از دل هادورمی شد. درواقع روسهابا اجرای این دوعمل خواستندتاجهرة خشن و طبیعت ظالمانهٔ سردارمحمد داوود راپرده پوشی نمایند، واورا برای مردم افغانستان شخص خیرخواه، مهربان ومترقی معرفی بدارند.

سازمان کی جی بی وکمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از پیشرفتهای مقاصدشان درافغانستان خیلی راضی بودند وباجوداینکه می دانستند سی آی ای درافغانستان ریشه دوانده

است، فیصله کرده بودندکه اشغال افغانستان برای بقای کمونیسم و پخش وگسترش آن درجهان وتقویهٔ سیاسی، اقتصادی و ایدلوژیکی شوروی بیث قدرتمندترین ابرقدرت جهان وحتى برای تضعیف وازین بردن نفوذ واختیارات ایالات متحدهٔ امریکا در جهان یک امر ضروری است .

شوروی همهٔ این امتیازات رادرافغانستان بدون مصارف گزاف بدست آورده بود وبه اندازهٔ پول هنگفت وحتى مازاد آن ازاستخراج گاز وسایر منابع طبیعی افغانستان بدست می آوردند. درحقیقت میتوان گفت که مردم افغانستان به روسها پول میدادندتا ایشان راکمونیست واسیرخودبسازند، و کشور شانرادراشغال سیاسی وکنترول اقتصادی خود درآورند. وقتی نیکولای خروشچف راپورفعالیتهای آن کشور رادرافغانستان به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی ارائه کرد، چنین گفت: مصارفی راکه شوروی در افغانستان برای تضعیف نفوذ امریکا وکشیدن افغانستان بسوی بلاک کمونیسم می نماید، فقط یک قطرهٔ کوچکی ازمصارفی است که شوروی برای پیروزیش درجنگ سرد برعلیه ایالات متحدهٔ امریکا ودیگرکشورهای امپریالیستی می نماید.

هدف اساسی اتحادشوروی ازين همه تلاشهاچنین نبود تاافغانستان رایک کشوری بسازدکه ازنگاه اقتصادی وسیاسی به پای خود بایستد، بلکه مقصد عمدهٔ آنهااین بودکه این کشوررابه سرحدی برسانندکه اگرهمکاریهای شوروی به آن امروزقطع گردد، به فردای آن حکومت افغانستان سقوط کند. چنانکه این هدف شوروی ونیت حکمرانان کرملین رادرموردافغانستان می توان ازشبث نیکولای ورونسوف معاون اسبق وزارت خارجهٔ شوروی بخوبی درک کرد.وی بتاریخ ۲۴ دسمبر ۲۰۰۴درمصاحبه بایى بی سی میگوید: «خوب، هرچیزی که درموردکمک کردن به مردم افغانستان گفته میشد وهمه چیزهای دیگرکه گفته میشد، حقیقتاً آنچه بیان میشد آن چنان نبود، ممکن کس میخواست که آنهارا کمک نماید ولی هدف اساسی ازمهٔ آن تلاشها آن بودکه آن سرزمین را درخودمزج نماییم، وامریکارا ازدیدخل شدن درآن کشور توقف دهیم.»

ازسوی دیگرایالات متحده میخواست تاازطریق سی آی ای برمحمد ظاهرشاه سرمایه گذاری نماید، چنانکه رابرت نیومن سفیرامریکا درکابل به اندازه یی باشاه نزدیک شده بودکه روابط شان به دوستی شخصی تبدیل شده بود. هیچ روزی نبودکه او وظاهرشاه باهم ملاقات نمایند. رفت وآمداو در ارگ یک مسأله عادی شده بودوهردو باهم عصرانه میخوردند، یکجاقدم می زدند وگلف بازی میکردند. استعفاى سردارمحمد داوود ازشدارت که به دستور روسهاصورت گرفته بود، برای شاه آزادی داد، پر وپال کشید، سفر های داخلی وخارجی کرد وبعدازسی سال ازچنگال کاکاهای ظالم وپسر کاکا های خودخواه ومستبدش رهایی یافت ! شادروان استادخلیل الله خلیلی میگوید: «دراخیرحکومت داوود بندی هارا آزاد کردند وازآن جمله بندی کلان، شاه بودکه ازیقید رهاگردید.»!

نشست وبرخاست شاه بانمایندگان امریکا وگماشتگان سی آی ای وبه خصوص نزدیکی اورا رابرت نیومن برطرزدیدشاه سخت تأثیر کرده بود. امریکایی ها ازاستعفاى سردار داوود خوشنودشه بودند. شاه ازشردار داوود شاکى بود وحتى یکباربرای داکترعبدالمجیدخان مرحوم گفته بودکه من پادشاه هستم ولی نمیدانم که درمملکت چه میگذرد واین داوود هرچی دلش میخواهدهمان میکند، من وقتی ازارها خبرمیشوم که قبلاً اجراشده میباشد. رابرت نیومن از این آزرده خاطری شاه ازیسر عموی اندرش خوب واقف بود وبه شاه مشوره دادتادرصدد یک سیستم دموکراسی گردد. شاه مشوره را پذیرفت واشخاصی رادستور دادتا قانون اساسی راتدوین نمایند ویک حقوقدان فرانسوی رراستخدام کردتادرین مورد همکاری ورهنمایی نماید. چون شاه طی سی سال درچنگال کاکاهاپسرکاکاهایش اسیربود وباپوست وگوشت خود درک میکردکه ایشان نه تنهابه ملت بلکه به اوهم غدر وخیانت کرده اند، لذا درفکرآن بودکه چطور میتواندآن گروه خفاش ودرنده خو رابرای همیشه از سلطنت دور وآزادی خودرا حفظ نماید.

شاه ازخانوادهٔ خودبخصوص از سردارمحمد داوود وسردارمحمدنعم سخت ناراض بود. دراولین ملاقاتی که باحقوقدان فرانسوی داشت، دور انداخته ازاين کشمکش یادآوری کردوآن حقوقدان که مردزیرکی بود درک کردکه مقصدشاه چیست! درآن ملاقات شاه تاکیدبه دوام سلطنت درخانواده اش وصلاحیت درهمه عرصه هارامی نمودکه این نیت شاه درمادهٔ بیست و چهارم قانون اساسی گنجانیده شد. درین ماده بصراحت نگاشته شدکه اعضای خانوادهٔ سلطنتی نمی توانند مقامات بلنددولتی داشته باشند یافعالیتهای سیاسی نمایند، ولی تأکیدبراین شده که پادشاهی تنهاحق اولادهٔ محمدنادرشاه است و برای شاه

اختیارات وصلاحیتهای بیحد وحصر راتفویض کرده بود. این مادهٔ قانون اساسی که ترجمان گفته های گفتهٔ شاه وگره گشای عقده های او در برابر کاکاهاپسران کاکایش بخصوص سردار داوود وسردارنعم بود، بدی درشت وزنده بودکه هیچ یک ازاعضای تدوین قانون اساسی وحتى خود شخص شاه جرئت گفتن واطهارآنرا نداشت، وهرکس بشمول شاه میدانست که اگر کسی چنین حرف هارابگوید وچنین اظهارات رانماید، سرش بریده و فامیلش غرب وغراب میشود !

لذا مشورهٔ دوستان امریکایی بخصوص رابرت نیومن سخت منطقی معلوم میشدتاکسی رازجای دیگری بایدخواست تااین حرفها رابگوید، وآن شخص همان حقوقدان فرانسوی بودتاچنین مسأله راطرح کند ودرقانون اساسی بگنجاند ! تابرای شاه راه گنجشگکی باشد ودرآینده خانواده اش گربانش رانگیرد. درواقع این شخص حقوقدان فرانسوی فقط برای تدوین وجابجا ساختن همین مادهٔ بیست وچهارم درقانون اساسی استخدام شد، ودیگرمواد قانون اساسی عادی ومعمولی بودکه ازمعهدهٔ هریک ازاعضای تدوین قانون برآمده میتوانست. اما طوریکه شاه و رابرت نیومن فکرمیکردند مسأله به این سادگی تیرنشد، باوجوداینکه شاه به اعضای کمسیون هفت نفری تدوین قانون اساسی درظاهر صلاحیت عام وتام داد وکوشش کرد که خودرادرین مورد بیغرض جلوه دهد، آن ماده سبب خشم شدیدسردارمحمدداوودوسردار محمدنعم گردید وایشان درصدد انتقام ازیسرکاکای اندرخود شدند!

میگوینداین دوسردار راآن بخشی ازمادهٔ ۲۴ قانون اساسی که میگفت: « پادشاهی تنهاق اولادهٔ محمدنادرشاه است «به اندازه یی عصبی ساخته بودکه اذفرط غضب وخشم با روسهاکه قبلاً هم پیمان بودند نزدیکترشدند ومجدانه درصدد کندن قبرمحمدظاهرشاه وخانواده اش گردیدند، وتصمیم گرفتندکه به هرقیمتی باید قدرت را ازدست او گرفت !

این قانون اساسی باوجودآن که مطالب دلچسپ وفریبنده داشت، نه تنها به حالت ملت ووطن مفید واقع نشد ومشر ثمری نگردید، بلکه برای فعالیت اعضای حزب کمونیست خلق وپرچم زمینه سازی های خوبی کردکه ایشان نه تنها ازخفا برملا شدند، بلکه درپارلمان کشورنیز رخنه کردند، که ازمجمله ببرک کارمل، نورمحمدنور وداکتر اناهیتا راتب زاد که همه کمونیستهای دو آتشه وجاسوسان شناخته شده وقسم خوردهٔ کی جی بی وخدمتگاران و پا بوسان حکمرانان کرملین بودند، کرسی های پارلمان راگرفتندکه موفقیت بزرگی برای اتحاد شوروی ومقدمهٔ سنجیده یی برای بقدرت رسیدن دوباره سردارمحمدداوود بود.

این جواسیس روس توانستند هرج ومرج رادر پارلمان کشورتولیدنمایند، دستگاههای تعلیم وتریه رامختل سازند، وازاحساسات پاک جوانان سوء استفاده نمایند، اوقات گرانبهای نسل جوان رابا بسته ساختن مکاتب و دانشگاه هابه نفع تأمین مقاصداتحادشوروی ضایع سازند. چنانچه درسال ۱۹۷۲ دانشگاه کابل برای یک سال تعطیل شدومکاتب کابل وولایات حداقل هفتهٔ یک یادو بارمختل وبسته میشدند. برعلاوه، ایشان اولین صدراعظم بادانش، پخته کار و مترقی شادروان داکترمحمدیوسف رامجبور به استعفا نمودند. زمانیکه شاد روان شهیدمحمدهاشم میوندوال صدراعظم شد، به شاه پیشنهادکردکه چون در قانون اساسی آزادی احزاب سیاسی گنجانیده شده، بایست قانون احزاب مطابق قانون اساسی تصویب ونافذگردد تاجلوهرج ومرجی راکه کمونیستهابه این بهانه تولیدمی نمایند گرفته شود. شاه این پیشنهادمیوندوال را ردکرد، درحالی که حزب خلق وپرچم قبلاً ساخته شده وفعالیت مینمود.

وقتی شادروان میوندوال برای تصویب قانون احزاب اصرارکرد، شاه درپای آن پیشنهاد بهیخواهانه نوشت: «آنطوریکه شاه میگوید صدراعظم بایست همانطور اجرات نماید. !»«میوندوال دیدکه شاه ازاقدامات وپیشنهادهات او پشتنی بانی میکندومیخواهدکه اوفقط درخدمت شاه باشد، بعدازمدت کمترازدوسال استعفانامه اش رابه شاه تقدیم کرد که دریای آن نوشته بود: «محمدهاشم میوندوال خدمتگارشاه ! «این استعفانامه بهمان شکل دراخباروجراید کشور نشرشد ومیوندوال مرحوم به کنایه به ملت گفت که من فقط خدمتگارشاه بودم وکاری کرده نمی توانستم، اماظاهرشاه به این نکته متوجه نشدواستعفا بهمان شکل اصلی نشرشد. شادروان میوندوال بعد درخطابه هایش که درپارک زرنگاردایر میشد به مردم به همه مشکلاتی که دردورهٔ صدارتش داشت، توضیح میداد که سخت دردناک بودوچنین اظهارات رانماید، سرش بریده و فامیلش غرب وغراب می شود !

(دنباله درصفحهٔ هفتم)

عزیز آریانفر
اولین حضور پشتون ها در گستره افغانستان کنونی
یکی ازمسایلیکه در باره آن تا هنوز پژوهش های همه جانبه صورت نگرفته، مهاجرت و اسکان تدریجی قبایل پشتون از گستره سرزمین های اصلی بودوباش یا میهن اصلی شان به گستره کنونی کشور افغانستان است.

تاجاییکه اسناد و مدارک تاریخی نشان میدهند، نخستین کسی که از حضور پشتون ها در گستره افغانستان کنونی یاد نموده است، ابن بطوطه می باشد. پیش از ابن بطوطه سند و مدرکی که حضور پشتون هارا درگستره کنونی افغانستان نشان بدهد، در دست نیست.از نوشته ابن بطوطه چنین برمی آیدکه (پس از حمله مغول وتهی شدن کابل از سکنه بومی آن)، قبایل کوچی پشتون به کابل که به ده کوچکی مبدل شده بود،آمده ودرآن میزیستند.اما پس از این، تا دوره صفویه، دیگردر هیچ اثری ذکری ازحضور گسترده پشتون ها در گستره افغانستان کنونی دیده نمی شود. پیش از این، پشتون ها در مناطق جنوبی کابلستان در سرزمین هایی که اکنون استان خیبر پشتونخواه را تشکیل می دهند، می زیستند. حتا در حدود پنج صد سال پیش از امروز، نیمی از باشندگان پوروشاپور (پیشاور) پارسی زبان بودند.

دوره دوم حضورپشتونهادرگستره افغانستان کنونی، درولایت قندهار در دوره شاهرخ تیموری می باشد. بر اساس مدارک تاریخی، شاهرخ به پشتونهاذرازی خدمات جنگی شان، زمینهای را درحومه ولایت قندهاربخشیده بود.درآینده پشتون ها به مرور زمان به دلیل افزایش نفوس و تغییرات اقلیمی، از سرزمین های اصلی شان که در گستره کوه های سلیمان و برخی نواحی بلوچستان و پشتونخواه در پاکستان کنونی مانند مستنگ و سائول و روه بود، به وادی ارغنداب و هیرمند و سپس فراه و هرات و غزنی و پکتیا می کوچند.

مهاجرت گسترده قبایل پشتون به گستره کنونی افغانستان در دوره های صفویه و درانی صورت می گیرد. اسکان پشتون ها در شمال هندوکش از دوره احمدشاه درانی آغاز می شود. پیش از احمدشاه هیچ سند و مدرکی دال بر حضور پشتون ها در شمال کشور در دست نیست.در باره بخشیدن زمینها در حومه قندهار از سوی شاهرخ تیموری به پشتون ها در بسیاری از آثار از جمله در کتاب «تاریخ سلطانی «آمده است.

نخستین کتابی که درآن از سرزمین افغانستان یادشده، کتاب تاریخنامه هرات نوشته سیف هروی است که اودرآن سرزمین افغان ها یعنی افغانستان را در مستنگ و سائول که اکنون دربلوچستان پاکستان واقع است، یاد نموده است.

این گونه، افغانستان اصلی و نخستین بیرون از گستره افغانستان کنونی و در بخشی از خاک پاکستان واقع بوده است.

افغانستان به عنوان نام یک دولت برای نخستین بار از سوی الفنتستون در کتاب گزارش سلطنت کابل در۱۸۱۴ برای دولتی که درراس آن پشتونهای درانی بودند، پیشنهاد شده بود که شامل شمال هندوکش نمی شد. و سپس در قرار داد سه جانبه ۱۸۳۸ میان رنجیت سینگ، شاه شجاع درانی و انگلیس همچون نام دولتی که قرار بود شاه شجاع درانی بر آن فرمان براند، یاد شده است. برای نخستن بار مک ناتن در مراسم تاج پوشی شاه شجاع در قندهار در سخنرانی خود نام دولت نو را افغانستان خواند که مردم قبالا آن را نشنیده بودند. حتا خود شاه شجاع با دیدن نام افغانستان در معاهده سه جانبه به درستی نمی دانست که سخن بر سر چه است.

هر چند نام افغانستان در متن پارسی قرار داد معروف ۱۸۰۱ میان انگلیس و ایران دیده میشود، اما درمتن انگلیسی موجود نیست. به گمان غالب ترجمان ایرانی، «دکنتوری آف افگانس» (کشورافغان ها) را «افغانستان»ترجمه نموده است. متاسفانه تا کنون متن اصلی قرار داد دیده نشده است. ترجمه متن در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس نوشته محمود محمود آورده شده است. اما روشن نیست که در متن اصلی کلمه «افغانستان » درج بوده یا شادروان محمود «دکنتوری آف افگانس «را افغانستان ترجمه نموده بود.

تاکنون کاوش های من برای یافتن متن اصلی قرار داد در ارشیف های ایران نتیجه نداده است. اما شاید در آرشیف های بریتانیا یا هند موجود باشد.

افغانستان اولیه پس از تصرف کابل از سوی انگلیس، شامل قندهار، غزنی، کابل، جلال آباد و پروان می شد. هرات، شمال هندوکش و سایر بخش ها در آن هنگام زیرفرمان خان ها وحکام محلی بود و طبعاً شامل افغانستان نمی شد. تنها در دوره امیر دوست محمد خان بار دوم بود که شمال هندوکش، قندهار و هرات با حمایت انگلیس و توافق روسیه به دست وی افتاد. طرفه این که هرات در آخرین روزهای زندگانی وی گشوده شد. دلیل سقوط هرات درست مانند قندهار همانا معاهده پاریس بود که بر اساس آن انگلیسی ها ایران را وادار ساختند تا افغانستان را بیرون از گستره حاکمیت خود بشناسند .

سیدحسب مصلح

آسترالیا

صلاح الدین ربانی در آستانه برکناری

محمد اشرف غنی احمدزی، علی احمد عثمانی وزیر انرژی و آب کشور را از وظیفه اش سبکدوش کرد و معین اول آن وزارت را به صفت سرپرست آن وزارت برگماشت. عبدالله هم که در سفر لندن به سر می برد، در اصل برکناری عثمانی آگاه بود. عبدالله به قول یکی از نزدیکانش در برکناری آقای عثمانی دست داشته است.

اکنون همه ارگ نشینان به ریش صلاح الدین ربانی، سرپرست جمعیت اسلامی و دیگر اعضای این حزب درظاهرمقتدرمی خندند و میگویندکه جمعیتی ها دیگر در نزد ما “ارزش علف ” را هم ندارند. یک تن از مشاورین عبدالله که پیش ریاست امنیت ملی هم سرخمی های استخباراتی و اخلاقی دارد، به منبع گزارش افشا کرده که پیش از دایر شدن ظاهری نمایشنامه انتخابات ریاست جمهوری افغانستان صلاح الدین ربانی هم جهت گشایش راه صلح با طالبان از مقام سرپرستی وزارت امور خارجه “دور انداخته” می شود.

ارگ با طالبان به مفاهمه رسیده و قرار است که یک تعداد از جمعیتی های تریه شده آی اس آی به سرکردگی سید نورالله عماد، سید اکرام الدین معصومی باهمکاری عبدالستارمراد باطالبان وحزب اسلامی حکمتیار مذاکرات سری خود را ادامه بدهندو برسرتغییر رهبری و ساختار جمعیت و از بین بردن تعداد زیادی از سران این حزبی در ظاهر مقتدر به تفاهماتی برسند.

مناطق دیگر مانند نورستان و پامیر در دوره امیر عبدالرحمان خان شامل گستره افغانستان شد.

به گمان غالب، الفنتستون نام افغانستان را در کتاب فورپرستر که در اواخر سده هیجدهم نوشته بود، خوانده بود. شاید در ادبیات اروپایی فورپرستر نخستین کسی بوده که کلمه افغانستان را به کار برده. هر چد در برخی از نقشه ها چند بار پیش از وی هم دیده می شود که به اشکال اغوانستان و اوغانستان بر مناطقی کوچکی در هند (پاکستان کنونی)اطلاق می شده است.

در ادبیات روسی نیز نام افغانستان پیش از میانه ها سده نزدهم دیده نمی شود. نخستین جریده چاپ هند به زبان انگلیسی که در آن نام افغانستان دیده می شود، مربوط سال ۱۸۳۶ می باشد. نخستین نقشه های جغرافیای سیاسی که در آن گستره خراسان، افغانستان خوانده شده است، نیز در میانه های سده نزدهم دیده می شوند.

تاریخ نویس روسی – پولیاک، از انگشت شمار کسانی است که در باره مهاجرت قبایل پشتون به گستره کنونی افغانستان به تفصیل نوشته است.

یکی از دلایلی که زمینه را برای سرازیر شدن قبایل پشتون از میهن اصلی و سرزمین آبایی شان به گستره خراسان یا ایران شرقی که پسان ها انگلیسی ها آن را افغانستان نام دادند، کشتارهای دسته جمعی تاجیک ها و پارس ها (باشندگان بومی خراسان) از سوی چنگیزخان وتیمور لنگ بود که بستر ظهور عنصر نو سیاسی پشتون را در سرزمین خراسان هموار کرد.

این گونه، هر گونه سخن گفتن از حضور پشتون ها در گستره کنونی کشور افغانستان پیش از حمله مغول مدلل نیست. هر چند از سوی برخی از جاعلان تاریخ افسانه هایی در زمینه جعل شده است. افغانستان د فاکتو در چند مرحله به میان آورده شد. قرارداد های انگلیس با شاه شجاع درانی در ۱۸۳۸ و امیر دوست محمد در ۱۸۵۵ تا اندازه یی مرزهای شرقی و جنوبی افغانستان اولیه را تعیین نموده بود. این مرزها در قراردادهای گندمک با امیرمحمدیعقوب خان و دیورند با امیر عبدالرحمان خان در ۱۸۹۳ د ژوری نهایی شد.

مرز شمالی کشور افغانستان پس از سال ها چانه زنی میان روسیه تزاری و انگلیس بر اساس کنوانسیون سانت پتربورگ رود آمو تعیین شد که پسان ها در دوره امیر عبدالرحمان خان ویرایش هایی در آن آورده شد و نهایی گردید. مرز غربی با ایران هم در آغاز بر اساس معاهده پاریس در دوره دوست محمد خان بار دوم تعیین گردید و پسان ها در دو مرحله ویرایش هایی با حکمیت انگلیس در آن وارد آورده شد و سرانجام در دوره امان الله خان با حکمیت جنرال فخرالدین آلتانی ترکی نهایی شد.

کشور افغانستان در ۱۹۱۹ از سوی جامعه جهانی به عنوان کشور مستقل به رسمیت شناخته شد.

شایان یادآوری می دانیم که برخی هاادعا نموده اندکه گویا احمد شاه درانی بنیادگذار افغانستان بوده، چنین چیزی با اسناد و مدارک تاریخی در مغایرت قرار دارد. زیرا در هیچ سند و مدرکی چنین چیزی دیده نمی شود. برعکس، هم خود احمدشاه وهم شاعران همعصرش او راشاه خراسان و شاه ایران خوانده اند. عین چیزدرباره تیمورشاه درانی هم صدق میکند. / (سایت جاودان)

اما پیش ارگ نشینان تنها مانع سر راه صلح با طالبان حضور جمعیت اسلامی درعرصه سیاسی کشوراست که عنقریب باکنار زدن سرپرست آن حزب گویا قوی، به نقل از منبع خبر؛ به تاریخچه “این تنظیم سنگ انداز” سر راه اقتدار قوم پشتون پایان داده شود.

پس از شهادت برهان الدین ربانی تعداد زیادی از اعضای جوان جمعیت اسلامی فکرمیکردند که صلاح الدین ربانی که تحصیل کرده غرب و فرزند ومشاور رهبر جمعیت است، میتواند این حزب را از طریق دایر کردن کنگره آن بازسازی کند و چهره های نخبه سیاسی جوان را از طریق انتخابات درون حزبی در راس امور این حزب برگزیند. اما در طی شش سال گذشته نه تنها صلاح الدین ربانی نتوانست کنگره جمعیت را راه اندازد، بل در طی سرپرستی وی این حزب پارچه شد و حتی یک تعداد از اعضای آن به احزاب و جریان های سیاسی دیگر پیوستند و برای همیشه از این سازمان جدا شدند.

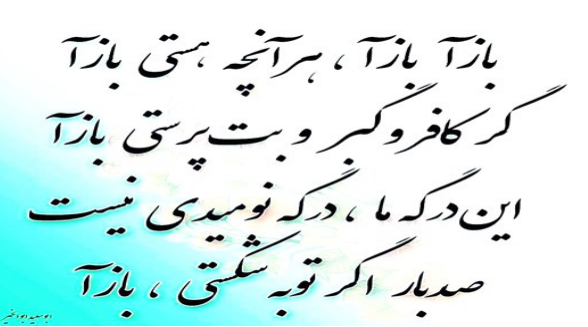
سازش ها و کرنش ها، ضعف ها و بی کفایتی ها، ناتوانی ها و نداشتن مدیریت راهبری صادق موجب سرنگونی یک حزبی چون جمعیت اسلامی شده است. قرار است به این زودی ها یک جریان سیاسی نوین دیگر در کابل سر بلند کند و تعداد زیادی از جمعیتی ها به دور آن جریان حلقه زنند.

منبع گزارش همچنین اطلاع داد که ارگ نشینان با آوردن گلبدین به کابل زمینه پارچه شدن حزب جمعیت اسلامی را تسریع بخشیدند. ارگ نشینان و باداران خارجی شان همان قدر که از جمعیت اسلامی خار می خورند از حضور حکمتیار و طالبان در کنارخویش ودرکنار نظام خار نی خورند. امریکا جمعیت اسلامی را دشمن خود می شمارد و با آنکه جمعیتی ها بسیار کوشش می کنند تا خود را نوکران متمدن امریکا جلوه دهند و ستون فقرات ارتش و نیرو های امنیتی افغانستان را هم طرفداران همین حزب تشکیل می داد، اما با آنهم تا اکنون امریکایی ها به اعضای این حزب هیچ اعتماد ندارد. امریکا با کنار زدن جمعیت اسلامی می خواهد علناً با طالبان کنار آید و آنان را شامل نظام سازد تا از این طریق بتواند پاکستان را از همکاری با روسیه و ایران باز دارد.

بازنده دور بعدی سیاست د افغانستان باز هم جمعیت و اعضای آن حزبی رو به زوال هستند. کنار زدن علی احمد عثمانی از مقام پوشالی وزارت انرژی و آب وبرق هم چراغ سبز برای طالبان است. ماه گذشته محمد اشرف غنی احمدزی در طی یک دیدار خصوصی با نمایندگان طالبان در ولایت لوگر به آنان وعده داد که دست جمعیتی ها را از نظام قطع می کند و سران این حزب را با زندانی یا تبعید یا متواری می سازد تا دیگر در هیچ کاری مربوط به نظام دخالت نکنند.

امریکایی ها، بریتانیایی ها و دیگر کشور های عضو پیمان ناتو با طلبان به توافق رسیده اند که اگر طالبان بالای قوت های آنان حمله نکنند، از روند صلح رژیم ع و غ با شورای کویته پشتیبانی می کنند و در کنار زدن جمعیتی ها و راندن آنان از صحنه سیاسی با ارگ همکاری می کنند. به نقل قول از منبع امریکایی ها به این نتیجه رسیده اند که جمعیتی ها دیگر پیش هند، ایران، روسیه و حتی تاجیکستان هیچ رو و آبرو، عزت و اعتباری ندارند و از این رو این گروه باید از صحنه سیاسی افغانستان بیرون رانده شود تا به جای آن حزبی رو به نابودی از درون و بیرون، گروه های جدید از شمال جهت همکاری با ارگ نشینان و فرمانبردار از اشغالگران افغانستان ظهور کنند.

این قلم هم به این نتیجه رسیده که بزرگترین دشمن جمعیت اسلامی افغانستان سران متفرق خوداین حزب بودند، هستند ومی باشند که اکنون بیشتر شان بسوی دیگر گروههاروی آورده اند و حتی تعدادشان گروهکهای خودرا ساخته و به صورت فردی تلاش دارند با ارگ نشینان و دیگرجناح ها مثل سابق معامله کنند.



مشکل جمعیت اسلامی عدم صداقت، تعهد و اخلاص همه سران این حزب به آرمان ها و اهداف چنین یک سازمانی است که اکنون با چالش علاج ناپذیرمدیریت راهبردی دچارگشته است.پرسش مهم این است که آیا با نابودی جمعیت سرنوشت به دست چه کسانی می افتد و صلح و امنیت در این کشور تامین خواهد شد؟/



پروفیسرداکتر عبدالواسع لطیفی
الکسندریه، ورجینیا

عنوان کتاب: مناجات نامهٔ خواجه عبدالله انصاری (رح) تدوین : داکترسیداحمد حسینی

یارب توجنان کن که پریشان نشوم

محتاج به بیگانه و خویشان نشوم
بی منت خلق تو مرا روزی ده

این گفتارگهربار خواجهٔ انصار رابخاطری درآغازسخن نوشتم که آرزوی اول وآخرزندگی انسانی ما درجامعهٔ پرتلاطم و دور ازکناره های امن ورستگاری امروزهمین است وابیات دیگرپیرفرزانهٔ تصوف ومشعل نیایش را درپی دارد :

هر درد که زین دلم قدم برگیرد

زآن باهر درد صحبت ازسرگیرد

کآتش به سوخته ای رسد درگیرد
کتاب گشایندهٔ صدباب معنوی ونیایش خداوندی اثرماندگار
خواجه عبدالله انصاری، که با خط زیبای نستعلیق استادحسن قلائی در دوصد و یک صفحهٔ زرنگار به چاپ رسیده است، همین دو هفته قبل ازدست برادر وداماد عزیز وادب دوستم حبیب جان فاضل حنیف منحیث تحفهٔ بی بدیل ازسفر کابل، درماه مبارک رمضان بدستم رسید وقرائت آن دل وجانم را روشن ساخت و آنگاه دراولین نگاه چشمم به این رباعی خواجهٔ انصارافتادکه گوید:

گشتم به هوس گرد بد ونیک بسی

حاصل نشد از عمر مرا جز هوسی

تا می ماند ز عمر یارب نفسی

دریاب که جز تو نیست فریادرسی
بهرحال دروصف زندگی پرمایه وپرسرمایهٔ پیرنوربخش هرات، خواجهٔ نورافزای انصاری، زیباتر وجامعتر ازپیشگگفتار استادسیداحمد حسینی، مضمون گویاتری نیافتم که اینک متن آن به شما تقدیم می گردد :

«خواجه عبدالله انصاری (۴۸۱–۵۳۹۶ق هرات) شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله بن محمدانصاری هروی مشهوربه خوجه عبدالله انصاری ازاعقاب ابو ایوب انصاری، صاحب رحل پیغمبر(ص) است. ابویوب انصاری درزمان خلافت عثمان با احنف قیس به خراسان آمده ودرهرات ساکن شده بود.

خواجه معاصرآلب ارسلان سلجوقی وخواجه نظام الملک بود. مادرش از اهل بلخ بود وعبدالله به سال۳۹۶ هق درهرات ولادت یافت.. ازخردسالی زبانی گویا وطبعی توانا داشت واشعارفارسی وعربی نیک میسرود، به زبان فارسی با لحن خاص سخن میگفت ونثری فصیح ونظمی ملیح دراین زبان ازخودبه یادگار گذاشت.

شیخ ازجمع عارفان بود ونزدمشایخ ودانشمندان بزرگی، مریدی وشاگردی کرد. ازمشایخ صوفیه به شیخ ابوالحسن خرقانی تعلق خاطر داشت وپس از درگذشت شیخ جانشین وی شد.»

درین قسمت قبل ازینکه بقیهٔ پیشگفتارسیداحمدحسینی راادامه بدهم، شمهٔ ازاوصاف ابوالحسن خرقانی معاصرخواجهٔ انصار راازکتاب دوست عزیزم سیدطیب جوآد که زیرعنوان «نانش دهید و ایمانش مپرسید»برشتهٔ تحریر آورده ومن مدتی قبل دربخش بررسی کتاب همین جریدهٔ مردمی به شما معرفی نموده بودم، به شما ارائه می دهم :

«هزارسال پیش درعهد وقلمروسلطان غزنه، محمودغزنوی، شیخ ابوالحسن خرقانی ازسر صفا وایمان به درخانقاهش نوشته بودکه هرکه در این سرا درآید، نانش دهید واز ایمانش مپرسید، چه آن کس که به درگاه حق تعالی به جان ارزد، برخوان خرقانی به نان ارزد.»

هزارسال بعدکه برای هرافغان فقط یادپرحسرت آن دوران وآن مردان مانده است وبجای آن روشن نگری وگشاده دستی، کشور های اسلامی نمونهٔ کوته اندیشی وافراط جویی شده است وموج قوی ازخشونت وتعصب چون طوفان ملخ که برمرزرعهٔ سبزی بیفتد، از(الف) تا(یا)ی کشورهای اسلامی از(افغانستان تا یمن) رافراگرفته است، درآسیا وافریقا به بهانه ودرلغافهٔ دین، بربینواترین بندگان خدا دهشت وخشونت تحمیل می شود .

شمارهٔ ۱۰۴۷

ازین روگمان دارم که شایدیهوده نباشد تاتلاش کنم، بسیار عاجزانه برای رویدن غبارفراموشی ازچهرهٔ نورانی یک پیرطریقت و رهنوردراه راستین حقیقت، شیخ ابوالحسن خرقانی، به امیداین که تأکیدی باشدبه این نکته که این دین وآیین ما رسم دوستی، یکرنگی، یکدلی، آزادگی، وارستگی و پیوستگی است، نه (مکتب) افراط جویی و دهشت افگنی ...

ابوالحسن علی بن جعفرخرقانی، درسال ۵۳۵۲ه (۹۶۲م) درقریهٔ خرقان (به وزن سمنگان) ازتوابع بسطام که یکی ازمراکزمهم صوفیه ودرگسترهٔ امپراتوری غزنهٔ آنزمان بود، بدنیاآمد. به روایت بیشتر تذکره ها، درسال۴۲۵ هجری(۱۰۳۳م) به عمرهفتادوسه سالگی در همان جا اذفانی به باقی رفت. شیخ فریدالدین عصار، درمصیبت نامه، عمرخرقانی رابیشترازشصت سال گفته است

گفت الهی روز وشب در کل حال

جستم ات پیدا و پنهان شصت سال
بسطام یکی ازماهواره های روشن تصوف است که مداربلخ که زمانی مرکزتصوف درکھکشان زبان فارسی بود، میچرخید. بلخ بامی اذدیرباز، از زمان زردشت وشاید فراترازآن، آتشکدهٔ گرم وپر برکتی بوده است که شعله های روشن حق وحقیقت جویی رادردل و گل مردم وکشورماگرم نگه می داشته است.(درتذکره های قدیم، بلخ راگاهی بامی می نوشتندکه مرادآن بلخ بامیان یا بلخ بامیانی است. این اصل که ام البلاد یامادرشهرها به نسبتش به بامیان افتخارمیکرده است، نه تنهانمایانگر اهمیت وقدامت بامیان است، بل نفوذ طریقه های کهن عرفانی واشراقی بودایی را ازطریق بامیان به پرورشگاه تصوف اسلامی دربلیخ نیز میرساند.صوفیان فارسی زبان همه ازبخارا تادکن واز کاشغر تا ارض روم ازآن جوی آب می خوردندکه ازسرچشمه های زلال بلخ می آمده است ودرست مثل جوانمردی وفنوت که جلوه هایی ازآن در فرهنگ های شرق و غرب دیده می شود .

مولاناعبدالرحمن جامی درنفحات الانس مینویسدکه پیر و مراد خرقانی بایزید بسطامی بوده است. نفوذسultan العارفین، بایزیدبسطامی دراحوال وآثار وافکار خرقانی کاملا مشهور ومحسوس است. در عرفان شرط ارادت اینست که مرید بدون واسطه ازمراد کسب فیض نماید. چون خرقانی وبسطامی در یک عصرنزیسته اند، ازاینرو پیری و مرادی آنهاممکن نیست. درطریقت از راه مطالعه احوال وآثارنمی توان یکی را پیر خواند. روایت مکرراست که خرقانی ازدست ابوالعباس قصاب آملی خرقه پوشیده است. بادر نظرداشت شهرت و مقام خرقانی، اگر بسطامی زنده می بود بدون شک خرقانی به جای آملی از سلطان العارفین خرقه می گرفت .

پدرخرقانی دهقان وخود اوباغیان وبه روایتی هم خربنده(کسی که چار پایان راه کرایه واجاره میدهد) بوده است. صوفیان اکثراً دنبال کاروزندگی مادی را یله نکرده هردم ازراه کسب حلال نان می خوردند. گویندشمس تبریز برای امرارمعاش بندتنبان می بافت.

شهرت خرقانی دردوران حیاتش برهمه کرانه های امپراتوری گستردهٔ غزنه رسیده بود، چنان که اکثرشاعران، متصوفان و دانشمندان ازآن دوران به دیدن خرقانی به قریهٔ کوچک زادگاه او رفته اند.
»

خوانندهٔ نهایت گرامی امید، اینک بعدازمعرفی مختصرشخصیت تصوفی خرقانی ازکتاب سیدطیب جواد، می پردازم به ادامهٔپیشگفتار سیداحمدحسینی: «دردکرتوانایی های معنوی واندیشمندی خواجه عبدالله انصاری بایدافزود که روش احمدبن حنبل داشت، درتصوف ازمشاهیر متصوفهٔ عصرخود، غیر از ابوالحسن خرقانی ازشیخ ابوسعید ابوالخیر فایده هاگرفت. اقامتش درهرات بود وبه تعلیم وارشاداشتغال داشت. شهرت خواجه عبدالله بیشترازبابت کتابها ورسالات مشهوری است که پدیدآورده واز او در دست است. وی بسیاری از اشعار و سروده های خودرا دررسالات خویش آورده است .

آثار ورسالات خواجه عبدالله :
طبقات الصوفیه: یکی ازآثاربسیار معتبر فارسی وازکتب معروف خواجه عبدالله انصاری، ترجمه و املاى طبقات الصوفیه سلمى است به لهجهٔ هروری که اصل این کتاب راابو عبدالرحمن محمد بن حسین سلمى نیشابوری(۴۱۲هق) به زبان عربی تألیف کرده وآنرا بریian احوال واقوال پنج طبقه از مشایخ وقف نموده بود. خواجه عبدالله انصاری براساس آنچه جامی درکتاب نفحات الانس گفته: آنرادرمجالس صحبت ومجامع تذکیر وموعظه املاء میفرموده وسخنان برخی دیگر ازمشایخ وهمچنین بعضی ازذوقیات ومواجید خود رابرآن می افزوده که سرانجام یکی ازدوستداران ومربدان آنهاراجع کرده ونوشته است. این کتاب درطول زمان مورداستفادهٔ خانقاهیان قرارگرفته است.

تفسیرقرآن کریم: این تفسیرهمان است که اساس کاردرتألیف

کشف الاسرار وعدهٔ الابرار معروف به تفسیرخواجه عبدالله انصاری قرارگرفت . دیگرآثارمشهور او، وحتى منسوب به او عبارتند از رسائی که به نثر موزون شبیه به نثرمسجع نوشته است، مانند: الهی نامه، مناجات نامه، رسالهٔ هفت حصار، طنزالسالکین رسالهٔ دل و جان، رسالهٔ مقولات، محبت نامه، زادالعارفین، منازل الصالحین که شرح داده چندمرحله راکه یک صوفی باید کندو این به زبان عرب بود.کتاب اسرار (اسرارالتوحید؟) وچندرسالهٔ دیگر .

طرزبیان وشیهٔ نگارش: شیوهٔ گفتارونگارش خواجه عبدالله، سرآمدهمهٔ نثرهای موزون صوفیانه است. دررسالات خواجه عبدالله انصاری جمله های مسجعی ملاحظه میشودکه سجع آنها درچندفقره تکرارمیشودبی آنکه این تکلف ازحدود سادگی بیرون رود وبه غرابت وتکلف نزدیک شود. گویا خواجه درتنظیم اینگونه عبارات، بیشترمتوجه آن بوده که سخن خودرا از حالت نثرعادی خارج کرده وبه کلام منظوم نزدیک سازد تاهم دلنشین تر باشدوهم حفظ آنها آسانتر.

خواجه درفحوای کلام خودگاه متمثل به اشعاری نیزمیشده که یحتمل این سخنان او درزمرهٔ مجالسی بوده که داشته یاتقریرمی کرده و بعدهابه صورت رساله هایی درآمده است.

سبک گفتارخواجه عبدالله همان روشی است که مجلس گویان صوفیه و متشرعین داشته اند وپیش ازآن شیخ ابوسعید ابوالخیر گفتارش راباچنین شیوه بیان کرده است. این سبک گفتار را روش بینابین نثرمرسل ونثرمصنوع می توان برشمردکه درآن نوعی از وزن وحالتی ازشعر درکلام گوینده مشهود است. چنانکه کلام او را درحکم نثرموزون درمی آورد. هرچندخواجه کوشیده است دراغلب موارد این نثرموزون راباآوردن قوافی (که میخوانندآنراسجع بدانند) کاملتر وبه شعرنزدیکتر سازد لیک بسیارهم اتفاق افتاده که تنهابه وزن بسنده کندو ازایرادقوافی یالسجاع چشم پوشیده است.پس کلام خواجه عبدالله انصاری درغالب موارد شعری است منثور ونثری است موزون که نویسنده غالب آنها را باشاعرعروضی دل انگیزخویش نیزهمراه کرده است...

اساس کاردراین کتاب بیشترذکرالهی نامه ها، مناجات نامه هاواستغاثه های خواجه عبدالله انصاری است که معمولا بالفاظ: الهی، خدایا، خداوند، سبحان الله ، کریم، ملکا، لطیف، پادشاه، مهربانا، ای عزیز، ای مهربان بردبار، ای یارمهربان، ای دستگیرسرگشتگان، ای حکیم، ای قدیم، ای جبارعظیم، ای دانندهٔ رازها، یا رب وامثال آن شروع میشود.»

مطالعین گرامی جریدهٔ وزین ومردمی امید ! اینک می پردازم به ارائهٔ چند دسته گل دماغ پرور ازبوستان افکار ومعنویات نورافشان پیرفرزانهٔ هرات حضرت خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه :

یا رب حاجت بسیار دارم وبرهمه چیزتوانایی، آنچه میخواهم میتوانی که به این بنده برسانی واز شرطالمان مرا برهانی وهیچ بی رحمی رابرما دست مدهی ای رحمت تو دستگیرما وای کرم تو عذرپذیرما .

الهی، من ترسانم از بدی، خودبیامرز مرابه خوبی خود. ابلیس درآسمان زندیق شد، ابوبکر دربخانه صدیق شد. برگناه دلیری مکن که حق صبور است، خویشتن راغرور مده که اوغفور است. الهی دانایی ده تا ازراه نیفتیم و بینایی ده تادرچاه نیفتیم، دست گیرکه دستاویزی نداریم، بپذیرکه پای گریزی نداریم. الهی دلی ده که طاعت افزاید، طاعتی ده که به بهشت رهنمون آید، علمی ده که دراوآتش هوانبود، عملی ده که دراو آب ریانباشد.

الهی آنچه ماخود کشتیم به بر میار وآنچه تومارا کشتی آفت ماازآن بازدار، الهی آنراکه نخواستی چون آید؟ واوراکه نخواندی کی آید؟ ناخوانده را جواب چیست، وناکشته را ازآب چیست! تلخ راچه سودگرش آب خوش درجواراست؟ وخار راچه حاصل ازآن که بوی گل درکناراست؟ آری نسب نسب تقوی است وخویشی، خویشی دین ! الهی آب عنایت توبه سنگ رسید، سنگ بارگرفت، سنگ درخت رویانید، درخت میوه وبار گرفت، درختی که بارش همه شادی، طعمش همه اُنس، بویش همه آزادی، درختی که بیخ آن درزمین وفا، شاخ آن برهوای رضا، میوهٔ آن معرفت وصفا، حاصل آن دیدار وبقا ! الهی در هجر تو کار بی نظام است مرا

شیرین همه تلخ و پخته خام است مرا
در عالم اگر هزار کام است مرا

بی نام تو سر به سر حرام است مرا
الهی زبانم درسذکرشد، ذکر درسمدکور، دل درسر مهرشد، مهردر سر نور،جان درسرعیان شد، عیان ازبیان دور، پیداست که (دنباله درصفحهٔ پنجم)

نصیراحمد رازی
سَدَنی ، آسٲرالیا
واژه های همسو با تصوف

درویش: کسی که نسبت به دنیاو تعلقات آن اعتنا نکند. نسفی گوید: عاقلترین آدمیان درویشانند که به اختیارخود درویشی کنند وازسر دانش، نامرادی برگزیده اند، ازجهت آنکه درزیرهرمرادی، ده نامرادی نهفته وبلکه صدوعاقل ازبرای یک مراد صدنامرادی تحمل نکند.(فرهنگ اصطلاحات عرفانی)

صوفی: درکتاب کشف المحجوب ابوالحسن غزنوی، ازآثار گران سنگ قرن پنجم هجری دربارهٔ این واژه آمده است: «ومردمان اندر تحقیق این رسم بسیار سخن گفته اندو کتب ساخته. گروهی گفته اندکه صوفی را ازآن جهت صوفی خوانند که جامهٔ صوف دارد و گروهی گفته اند که بدان صوفی خوانند که اندر صف اول باشند، و گروهی گفته اند که بدان صوفی خوانند که تولا به اصحاب صفه کنند، وگروهی گفته اند که این اسم ازصفامشتق است، اما بر مقتضای لغت ازاین معانی بعید می باشد.
«ودرجای دیگراین کتاب آمده است: «وبر مقتضای لغت اشتقاق این است که درست نگردد ازهیچ معنی ازآنک این معنی معظم تراز آنست که این راجنسی بود تااز آنجا مشتق بود که اشتقاق شیئی از شیئی مجانست خواهد.»

عقیدهٔ ابوریحان بیرونی که او نیز مثل قشیری می فرماید صوفی اشتقاق عربی ندارد، اما ریشهٔ اشتقاق آن رادرکلمات یونانی معین و وجه مناسبت و سبب تسمیه را بیان کرده است. وی برآنست که اصل این کلمه سوفیای یونانی وبه معنی حکمت ودانش است ولفظ مرکب ازفیلا و سوفیا یعنی محب ودوستدار حکمت نیزازآن ریشه

معرفی انتشارات (دنباله ازصفحهٔ چهارم)

نازیدن مزدوربر چیست ونازیدن عارف به کیست؟ زاهد مزدور به بهشت مینازد وعارف بردوست، از صوفی چه گویم که صوفی خوداوست...
حلاج ازحقیقت میگفت، شریعت بگذاشت، زندگانی از راه برداشت ...

خوانندهٔ عزیز وگرامی، یقیناً مطالعهٔ شناسنامهٔ مختصرکتاب پرگهر خواجه عبدالله انصاری درین شب وروز پرتقوی وپربرکت ماه مبارک رمضان، به شماکیفیت وروشنی های رهگشایی ارزانی خواهدکرد وخودرابه رحمت و عطوفت خداوندی نزدیکترخواهید یافت. اینک چندبرگی از نخلستان عاشقان وعارفان پیرفرزانهٔ هرات رادر رباعی های گوهرین او به شماباتحاف دعابه روح وروان پر بیانش که تا ابددرپناه رحمت ایزدی شادباشد، تقدیم میدارم:

اندر حق تصرف آغاز مکن

سرّ دل هر بنده خدا می داند
چشم بدخود به عیب کس باز مکن

خود را تو درین میانه انباز مکن
ای زاهدخودبین که نه بی محرم راز

چندین به نماز و روزهٔ خویش مناز
کارت ز نیاز می گشاید نه نماز

بازیچه بود نماز بی صدق و نیاز
باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگهٔ ما درگهٔ نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی باز آ
صد بار خدا به حق هستی
شش چیز به ما عطا فرستی
ایمان و امان و تندرستی
علم و عمل و فراخ دستی
دانی که تراشوق چه می فرماید

گرنفس و هوی را بگُشی می شاید
در بند هوای نفس اماّره مباش

تا بر تو در صفای دین بگشایند

از راه خدا دو کعبه آمد حاصل
یک کعبهٔ صورت است و یک کعبهٔ دل
تا بتوانی زیارت دل ها کن

کافرون ز هزار کعبه آمد یک دل
عیب است بزرگ برکشیدن خودرا

وز جملهٔ خلق برگزیدن خود را
ازمردمک دیده نباید آموخت

دیدن همه کس را وندیدن خودرا
گرازیی شهوت وهوی خواهی رفت

از من خبرت که بی نواخواهی رفت
بنگر چه کسی و ازک جا آمده ای

می دان که چه می کنی کجاخواهی رفت
نه هرطالب تواند اشک ریزی
نه هرعاشق تواند صبح خیزی
تراآن به که چون مردان سرمست
شبی ازخودیسوی حق گریزی

یارب توبه فضل مشکلم آسان کن
ازفضل وکرم دردمرادرمان کن
برمن منگرکه بی کس وبی هنرم هر چیز که لایق توباشد آن کن /

گرفته است. چون دراسلام گروهی ظهورکردند که درعقیده نزدیک به دانشمندان یونانی بودند، به نام سوفیه یا صوفیه خوانده شده اند وچون غالباً وجه تسمیه را بازندانسته، گفته اند که ازصوف به معنی پشم مأخوذاست.

جمعی میگویند که کلمهٔ صوفی مشتق از صفّه است به مناسبت مشابَهت احوال صوفیه به اهل صفه. اهل صفه یعنی فقرا و زهاد و عباد صدراسلام از قبیل ابوذرغفاری وسلمان فارسی و عمار وصهیب وبلال وحذیفه بن یمان وابوسعید خدری که معبد وخوابگاه ومجمع شان درصفهٔ مسجدپیغمبراکرم صلوات الله علیه بود، وحضرت برای خوردن شام ایشان رامابین اصحابی که تمکن مالی داشتند تقسیم میفرمود. صاحب عوارف المعارف شمارهٔ ایشان را حدودچهار صدنفرمی نویسد. اما حافظ ابونعیم درحلیه الاولیا نام اصحاب صفه رابیش از این مقدار به ترتیب حروف تهجی شماره کرده . این احتمال که صوفی از کلمهٔ صفه مشتق شده باشد درکتاب اللمع وکشف المحجوب ورسالهٔ قشریه و عوارف المعارف واساس البلاغهٔ زمخشری هم نقل شده است...

مشهورترین وصحیح ترین اقوال دراشتقاق کلمهٔ صوفی آنست که منسوب به صوف به معنی پشم است، به مناسبت پشمینه پوشی که مرسوم صوفیان بوده واین عادت ازقدیم بین زهاد وفقراعمول بوده است.(فرهنگ اصطلاحات عرفانی)
مولانا درمتنوی بارها به کلمهٔ صوفی اشاره می کند:

حرف درویشان بدزدد مرد دون
تایخواند بر سلیمی زآن فسون
کارمردان روشنی وگرمی است
کاردونان حیلِه و بی شرمی است

شیرپشمن از برای کد کنند
بومسيلم را لقب ، احمد کنند –
صوفی آن صورت مپندارای عزیز
همچوظفلان تاکی ازجوزو

مویز
صوفی این الوقت باشد ای رفیق
نیست فردا گفتن از شرط
طریق
تومگر خود مرد صوفی نیستی
هست را از نسبه خیزد نیستی
رفت وازآخر نکرداو هیچ یاد
خواب خرگوشی به آن صوفی بداد

رفت خادم جانب اوباش چند
کرد بر اندرز صوفی ریش خند
صوفی از ره مانده بودو شددراز
خواب ها می دید با چشم فراز

صوفیان بر صوفی شُنه زدنند
پیش شیخ خانقاهی آمدند
گفت: اخرچه گله ست ای صوفیان
گفت:این صوفی سه خو داردگران
درسخن بسیارگو همچون جرس
درخورش افزون خوردازبیست کس
وربخسبد هست چون اصحاب کهف
صوفیان کردند پیش شیخ زحف
صوفی ایم و خرقه ها انداختیم
باز نستانیم ، چون درباختیم
ماعوض دیدیم آنکه چون عوض
رفت ازماحاجت وحرص وغرض

زآب شور و مهلکی بیرون شدیم
بر رحیق وچشمهٔ کوثر زدیم
هست صوفی آنکه شدصفتو طلب
نزلباس صوف وخیاطی و دب

صوفی بی گشته به پیش این لثام
الخیاطه و اللواطه، والسلام
برخیال آن صفا و نام نیک
رنگ پوشیدن نکو باشد، ولیک

(۵/۶–۳۶۴)

***ریاضت** :* تحمل سختی ودشواری درسیر وسلوک عرفانی که ازشرایط تهذیب نفس است. عبدالرزاق کاشانی بااستنادبه آیهٔ «والذین یؤ تون ماآتوا وقلوبهم وجله »(مؤمنون ۶۰) گوید: وجل قلوب با بذل وسع درطاعت ازترس آن که عملش درسرکوب نفس اماره وازمیان برداشتن عجب وغرور مقبول بیفتند، ریاضت است. بنابراین هرسالکی بایدبه ریاضت درسیر وسلوک مجاهده کند که فرمود: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»عنکبوت ۶۹) پس ریاضت تمرین نفس وعادت دادن آن به سختی وجهاد درراه خدا، وحال متوسطان و مایهٔ تزکیهٔ نفس است .

ریاضت راسه درجه است: اول، ریاضت عامه به استنادعلوم نقلی شرعی. در این مقام اعمال وسکنات اهل ریاضت باید مطابق اوامر و نواهی شارع وبه دور ازهرگونه ریا باشد. دوم، ریاضت خاصه، یعنی از ماسوی الله بُرد وبه مقام پیشین که ازآن گذشته عنایت نکند وبه وظایف این مقام قیام کند... بدان سال که هم ازلحاظ ذات وهم ازلحاظ صفات محتجب نگردد وباب کمال براو بسته نشود. سالک دراین مقام بایدبه مقتضای حال عمل کند زیرادراین مقام احوال براهل حال غلبه می یابد. اما آنان که طاقت تحمل حال راندارند، ازبیم گرفتاری در شطح وسوء ادب، بایدبه مقتضای علم عمل کنند وازاین روست که برخی گفته اند دراین حال هم نباید مفاد و مقتضای علم متروک گردد.

سوم، ریاضت خاص الخاص است، یعنی سیرازحضرت واحدیت به حضرت احدیت وعین الجمع. سالک دراین مرحله به مقام شهود ذات رسد ودربابد که فانی، فانی ازلی و باقی، باقی ازلی است . احوال خاص الخاص ازطریق کسب نیست بلکه محض موهبت است.

بنای ریاضت برگرسنگی است، اگرکسی خواهدمجاهده کندوهیچ گرسنگی نکشد، هیچ حاصل نشود. بعدازآن، اندیشهٔ دایم در آلای حق تعالی در عالم عنصریات وعالم ملکوت است وذکرا دراین مرحله تأثیری عظیم است. باید زیرنظرشیخ ذکرگوید وبه دستور اوعمل کند که کسی به پیر به جایی نرسد.

پرتو نادری
کابل
پوزشنامهٔ شهربان کابل
جلالتمابان! برگزیدگان روزگار بی‌مهار!
بیداردلان همیشه در سنگر!
ستون‌پایه‌های کاخ بی‌چراغ تاریخ پنج هزار ساله!
جناب وزیر با تدبیر امور داخلات!
جناب وزیر بی‌تقصیر امور پیکارات!
جناب نرم بر، پنبه درگوش پنهان‌کار!

اجازه دهید تا ما شهربان کابل با شرمسارترین واژه‌ها از شما پوزش بخواهیم!
هرچند می‌دانیم که ما تشنگان دشت بلا، شایستهٔ آن نیستیم تا از کوزهٔ نمد پیچ بخشش شما کاسه آبی بنوشیم !
با این حال باور داریم که بزرگان همیشه بخشنده اند. ما شهربان شرم‌سار کابل به درگاه شما عذرخواهد آمده ایم، برما بخشایید !
خاک برسر ما باد ! که نمی‌توانیم امنیتی را که شما به آن نیاز دارید فراهم سازیم. امروز هزاربار به خاک افتادیم، مشت مشت خاک سیاه شرمساری بر سرخود افگندیم. آخر ما چگونه مردمی هستیم که نمی‌توانیم از بزرگان خود که بر تختگاه اقتدار خوابیده اند پاس‌داری کنیم؟
شاید بدانید که ما دراین روز های داغ، دهان به روزه هستیم. خورشید به مانند عشق آتشینی که شما به وطن دارید، آتشین وسوزنده است. نمی‌دانیم با کدام زبان از شما پوزش بخواهیم. از شما می‌خواهیم که بوجی بوجی شدیدترین واژه‌هایی را که انبان سیاست دارید؛ برای ما بفرستید تا با آن واژه های شدید در شدیداللحن خود را تقبیح کنیم. خود را نفرین کنیم. به گفته یگان تا خود را دشنام دهیم تا دل ما یخ کند !

آخر ماچگونه می‌توانیم خودرا ببخشیم که گروهی ازهراس افگنان بر جایگاه و پایگاه وزیر با اقتدار امور داخلات، که ما را در آن جا حیثیت یک پشه هم نیست؛ با سفیدچشمی و بزدلی ! هجوم می‌برند و خون می‌ریزند ؟ راستش این غفلت ننگین وظیفوی ماست؛ اما چاشتگاه بودوماهم گنگس روزه بودیم؛ یک پینکی پلک روی پلک گذاشتم. درهمین یک پینکی خواب و غفلت بود که انتحاری‌های بزدل به مقر تهمتن روزگارحماسه و شهامت افغانی داخل شدند.

چه می‌کردیم، ای پهلوانان معر که های داغ پیروزی و افتخار! کار از کار گذشته بود. می‌دانیم که ما کابلبان زخمین دل زخمین روان به سبب غفلت در پاسداری وامنیت شماسزاوربخشش نیستیم؛ اما می‌دانیم دامن یا خریطهٔ دموکراسی دولت کلان است. چنین است که از شما طلب پوزش داریم، شما ما را ببخشایید!

باور کنید، ما هم به مانند شما پلان‌های ستراتژیک امنیتی سنجیده‌ایم که عقل شیطان هم به آن نمی‌رسد چه برسد به عقل انتحاری. ما بعد از راه اندازی چندین نشست عقل روی عقل کردیم وصدها مشاور از فرنگ ونافرنگ فرا خواندیم و به این نتیجه رسیدیم که خواب و غفلت ما دشمن امنیت بزرگان ماست. از همین روی بعد از این همه روزه نوک انگشتان خود را تیغ می‌زنیم و بر زخم‌های انگشتان خود نمک تالقانی می‌اندازیم تا بسوزیم و دیگر یک لحظه هم پلک رو پلک نگذاریم.

اطمینان میدهیم که شمامتوانید با فکر و خیال آسوده اسب‌های سیاه وزارت، کیاست و کاردانی خودرا به سویی که خودتان هم نمی‌دانید کجاست قمچین بزنید! و سواره از بیخ ریش تاریخ بگذرید! مهم نیست که روزانه چندو چند تن ازشهربان کابل به خاک وخون می‌افتند، ماریشهٔ کبل هستیم بازسزمی‌شویم. ما بادنجان بد هستیم، بادنجان بد را بلا نمی‌زند، اگر بلا هم بزند تاوانی ندارد.

خدارا شکر گزارهستیم که هنگام یورش بزدلانهٔ انتحاری‌ها برقرارگاه شهامت وغیرت اسطوره‌یی جناب وزیربا تدبیر داخلات، در رکاب المتفکرات به سرزمین دوری رفته بود که آن سرزمین درظلمات بود، رفته بود تادر آن ظلمات چراغ بیهو زنان را و چراغ تهی دستان گرسنه را تیل اندازی کنند!

حس می‌کنیم که اگر در این حادثه یک تارهموی از این وزیر باتدبیر، ازاین بزرگ‌مهر روزگار، از این بیربل دانای آینده‌بین، کم می‌شد ما چه خاکی بر سر خود می‌ریختیم.

شما اگر از گناه ما می‌گذرید، درحقیقت بر بزرگی وبخشش سنگ تمام می‌گذارید. با اینهمه خودنیز بایدکاری کنیم تاوجدان خود رابه آرامشی برسانیم. چیزی دیگری در دست نداریم، تصمیم ما این است تا فطر روزهٔ خود را برای شما بزرگان فداکار دموکراسی افغانی بفرستیم. (دنباله درصفحهٔ هفتم)

خواجه نصیرطوسی گوید: ریاضت رام کردن ستورباشد به منع او از آنچه قصد کند ازحرکات غیرمطلوب، وملکه گردانیدن او رابه اطاعت صاحب خویش در آنچه او رابرآن دارد ازمطالب خویش،ودراین موضع هم مراد از ریاضت منع نفس حیوانی بود ازانقیاد ومطابعت قوهٔ شهوی وغضبی وآنچه بدان دو تعلق دارد. ومنع نفس ناطقه ازمتابعت مقتضای قوای حیوانی و رذایل اخلاقی واعمال مانند حرص برجمع مال و اقتنای جاه وتوابع آن ازحیلت و مکر... و آنچه از اوحادث شود. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)/دنباله دارد

چرخش های سیاسی... (دنباله ازصفحهٔ دوم)

لذا مشورهٔ دوستان امریکایی بخصوص رابرت نیومن سخت منطقی معلوم میشدتاکسی راازجای دیگری بایدخواست تااین حرفها راگوید، وآن شخص همان حقوقدان فرانسوی بودتاچنین مسأله راطرح کند ودرقانون اساسی بگنجانند ! تابرای شاه راه گنجشگکی باشد ودرآینده خانواده اش گربانش رانگیرد. درواقع این شخص حقوقدان فرانسوی فقط برای تدوین وجایجا ساختن همین مادهٔ بیست وچهارم درقانون اساسی استخدام شد،ودیگرمواد قانون اساسی عادی ومعمولی بودکه ازعهدهٔ هریک ازاعضای تدوین قانون برآمده میتوانست. اما طوریکه شاه و رابرت نیومن فکرمیکردند مسأله به این سادگی تیرنشد، باوجوداینکه شاه به اعضای کمسیون هفت نفری تدوین قانون اساسی درظاهر صلاحیت عام وتام داد وکوشش کردکه خودرادرین مورد بیغرض جلوه دهد، آن ماده سبب خشم شدیدسردارمحمدداؤودوسردار محمدنعم گزیدید وایشان درصدد انتقام ازپسرکاکای اندرخود شدند!

میگوینداین دوسردار راآن بخشی ازمادهٔ۲۴ قانون اساسی که میگفت : «پادشاهی تنهاق اولادهٔ محمدنادرشاه است»به اندازه یی عصبی ساخته بودکه ازفرط غضب وخشم با روسهاکه قبلا هم پیمان بودند نزدیکترشدند ومجدانه درصدد کندن قبرمحمدظاهرشاه وخانواده اش گردیدند، وتصمیم گرفتندکه به هرقیمتی باید قدرت را ازدست او گرفت !

این قانون اساسی باوجودآن که مطالب دلچسپ وفریننده داشت، نه تنها به حالت ملت ووطن مفید واقع نشد ومثمر ثمری نگردید، بلکه برای فعالیت اعضای حزب کمونیست خلق وپرچم زمینه سازی های خوبی کردکه ایشان نه تنها ازخفا برملا شدند، بلکه درپارلمان کشورنیز رخنه کردند، که ازمجمله ببرک کارمل، نورمحمدنور وداکتر اناهیتا راتب زاد که همه کمونیستهای دو آتشه وجاسوسان شناخته شده وقسم خوردهٔ کی جی بی وخدمتگاران و پا بوسان حکمرانان کرملین بودند، کرسی های پارلمان راگرفتندکه موفقیت بزرگی برای اتحاد شوروی ومقدمهٔ سنجیده یی برای بقدرت رسیدن دوباره سردارمحمدداؤود بود.

این جواسیس روس توانستند هرج ومرج رادر پارلمان کشور تولیدنمایند، دستگاههای تعلیم وتربیه رامختل سازند، وازاحساسات پاک جوانان سوء استفاده نمایند، اوقات گرانبهای نسل جوان رابا بسته ساختن مکاتب و دانشگاه هابه نفع تأمین مقاصداتحادشوروی ضایع سازند. چنانچه درسال۱۹۷۲ دانشگاه کابل برای یک سال تعطیل شدومکاتب کابل وولایات حداقل هفتهٔ یک یادو بارمختل وبسته میشدند. برعلاوه، ایشان اولین صدراعظم بادانش، پخته کار و مترقی شادروان داکترمحمدیوسف رامجبور به استعفا نمودند. زمانیکه شاد روان شهیدمحمدهاشم میوندوال صدراعظم شد، به شاه پیشنهادکردکه چون در قانون اساسی آزادی احزاب سیاسی گنجانیده شده، بایست قانون احزاب مطابق قانون اساسی تصویب ونافذگردد تاجلوهرج ومرجی راکه کمونیستهابه این بهانه تولیدمی نمایند گرفته شود. شاه این پیشنهادمیوندوال را ردکرد، درحالی که حزب خلق وپرچم قبلا ساخته شده وفعالیت مینمود. وقتی شادروان میوندوال برای تصویب قانون احزاب اصرارکرد، شاه درپای آن پیشنهاد بهیخواهانه نوشت: «آنطوریکه شاه میگوید صدراعظم بایست همانطور اجراءات نماید.!»«میوندوال دیدکه شاه ازاقدمات وپیشهادات او پستی بانی میکندومیخواهدکه اوفقط درخدمت شاه باشد، بعدازمدت کمترازدوسال استعفانامه اش رابه شاه تقدیم کرد که درپای آن نوشته بود: «محمدهاشم میوندوال خدمتگارشاه !» «این استعفانامه بهمان شکل دراخباروجراید کشور نشرشد ومیوندوال مرحوم به کنایه به ملت گفت که من فقط خدمتگارشاه بودم وکاری کرده نمی توانستم، اماظاهرشاه به این نکته متوجه نشدواستعفا بهمان شکل اصلی نشرشد. شادروان میوندوال بعد درخطابه هایش که درپارک زرنگاردایر میشد به مردم به همه مشکلاتی که دردورهٔ صدارتش داشت، توضیح میداد که سخت دردناک بود.

افواهات زیادی موجوداست که نوراحمداعتمادی وقتی صدراعظم شد، بعداز چندمدتی که بامحمدظاهرشاه کارکرد به اندازهٔ به تنگ آمدکه میخواست در بندقرغه خود راغرق نموده خودکشی کند. بدین ترتیب شاه درطی دورهٔ دموکراسی خود، درپهلوی هیچیک ازصدراعظم های خودمردانه ایستادنشد وبه حرف هیچیک گوش نکرد. یگانه صدراعظمی که رگ خواب این شاه را یافت،

محمدموسی شفیق فرزندمولوی کامه وال ازولایت لغمان بود. ولی ماهیت اصلی شفیق هنوزمجهول است که ازکجا تغذیه می شد، شواهدزیاد موجوداست که بانورمحمدتره کی رفت وآمد خانوادگی داشت، حتی زمانی که تره کی را روسها رئیس جمهور ساختند، مادر شفیق به خانهٔ تره کی رفته وبرایش ازطرف خود وپسرش تبریکی داد، وروابط ایشان به سطح دوستی و فامیلی جریان داشت .

حتی زمانیکه کمونیستها قدرت دولتی رابکلی تصاحب نمودند، محمد موسی شفیق هنوز ازوطن خارج نشد وبعدازرهایی از زندان سردارمحمدداؤود، درجلال آبادزندگی میکرد. شواهددقیق موجوداست که عدهٔ ازاشخاص که به شفیق ارادت داشتند درجلال آباد نزدش رفتند وعذر و زاری نمودندتا ازوطن خارج شود، حتی این اشخاص ضمانت جان او وکشیدن او رازوطن به مصارف خود پیشنهادکردند، ولی شفیق آن پیشنهادات را رد کرد ودرجلال آباد باقی ماند تا این که کمونیست ها به حسابش رسیدند و زندانی و شهیدش کردند.

این حرکت محمدموسی شفیق حرکت داکترنجیب الله رابخاطر می آوردکه زمانیکه شهیداحمدشاه مسعود منجی استقلال وآزادی کشور، کابل راتخلیه می نمودبه داکترنجیب الله که درمحوطهٔ ملل متحدبود، چندین تن ازاشخاص با اعتماد ونزدیک خودرانزد او فرستاد وبرایش گفت ماکابل راتخلیه میکنیم بیا همراه ما برو که جان و زندگیت را حفظ مینماییم، ولی داکترنجیب الله در برابر آن پیشنهادگفت: طالبان برادران پشتون من هستند، ایشان مرا نمی کشند ولی اگرباشما بروم شمارا می کشید! بهرحال محمدموسی شفیق صدراعظم شیک پوشی بودکه قیمت ترین دریشی هاولباس هارا ازابزارهای پاریس ولندن می پوشید، درحالیکه مردم علف می خوردند وازفرط گرسنگی اولادخودرا لیلام می کردند !

بدین ترتیب شاه باقانون اساسی خودسخت درعذاب بود. درواقع شاه وقانون اساسی دوجیزی بودندکه باهم هیچ مطابقت نداشتند، چه قانون اساسی تراوشی ازمغز یک حقوقدان برجستهٔ فرانسوی و دیپلمات کهنه کارامریکایی واعضای کمسیون تدوین قانون اساسی که اکثراً به شمول شادروان میرمحمدصدیق فرهنگ ازانشمندان کشوربودند، بود، درحالیکه شاه کسی بودکه اطلاعات کافی ودانش سیاسی عمیق نداشت واستعدادیک پادشاه مدبر وخیرخواه در او دیده نمی شد، وازسواد کافی بهره مندنبود، درخانوادهٔ خودهم مشکلات داشت، کسی به حرفش گوش نمیداد وپسران کاکاهایش درتلاش کندن قبر او و نزدیکانش بودند.

باهمهٔ این صفات ومشکلات شاه هرگزتوان تطبیق، حمایه وتضمین قانون اساسی رانداشت. درواقع باتصویب این قانون اساسی شاه مشتی زده وبه لگدی گرفتارشده بود، ودرمجموع همین قانون اساسی بودکه سلطنت شاه را نابود کرد وخودش را فرارملک ها ساخت. همین قانون اساسی بودکه که به اصطلاح کلهٔ شاه را بازکرد و او دانست که دیگرکاسهٔ صبرملت لبریزشده و کارد به استخوان رسیده است.

درین اوضاع واحوال سردارمحمد داؤود درموترتویوتای سفیدرنگش کوچه به کوچهٔ کارتهٔ پروان، کارتهٔ مامورین، کارته سه و کارتهٔ چهار میرفت وبا گماشتگان روس واعضای حزب خلق وپرچم دید و وادیدمیکرد وهرج ومرج ومظاهره وبی نظمی هارا تشویق می نمود. باری او راباموترسفیدتویوتایش در کارتهٔ مامورین دیدم، من سواربایسکل بودم، میخواستم بدانم که به کدام خانه می رود ، ولی با پلک زدن ازنظرم غایب شد ودرکدام خانه داخل شد. درآن منطقه خانه های مامورین بلندپایهٔ دولتی ازمجمله داکترمحمود حبیبی وزیر مطبوعات وقت بود. / (دنباله دارد)

پوزشنامه... (دنباله ازصفحهٔ پنجم)

شاید اندکی هزینهٔ سفر شما را برای یک استراحت لذت بخش در یکی از گوشه‌های بهشتی روی زمین فراهم سازد. شما**باید** در استراحت شاهانهٔ خود دربهشت زمین هیچ چیزی کم نداشته باشید.

چون سلامت این سرزمین به سلامت شما وابسته است.

ما شهریان کابل هرقدر که در احوال خود و روزگارخود مینگریم، باور کنید به این اندیشه شده ایم که سزاوار جایگاه شهروندی در مدینهٔفاضلهٔ شما نیستیم. از همین روی می‌خواهیم ازمقام شهروندی خود استعفا دهیم. ما سزاوار آنیم تا برگردیم و گوسفند بمانیم. وقتی مقام شهروندی اینقدر مسوولیت دارد ما چرا گوسفند نباشیم؟ حال چه فرق میکند که گوسفند ترکی باشیم، گوسفند قره‌قلی باشیم، گوسفند پامیری باشیم، یا گدیک باشیم یاهم گوسفند دیگری!**!**هیچ مهم نیست، چون هرگوسفندی که باشیم و هرنامی که داشته باشیم و هرگونه پشمی که داشته باشیم و هرگونه که بع بع کنیم، باز هم همان گوسفند هستیم. همه یک گوسفند هستیم.

گوشت ما نثار تان باد! به هرگونه‌یی که می‌خورید، نوش جان تان باد! تازه میخورید، خام می‌خورید، لاندی می‌کنید، قورداغ می‌کند، چوپان کباب می‌کنید، داشتی یا کرای می‌کنید نوش جان تان باد! شاید گوشت‌های ما فرق داشته باشند، نام های کباب ها فرق داشته باشند! اما بدانید ما همه یک کباب هستیم و یک گوسفند هستیم.

ما افتخار می‌کنیم که گوسفند**هستیم** وشما رادوست داریم که کباب گوسفندان خود را می‌خورید ! / (سایت جاودان)

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر= یکسال(۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایر کشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر= یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct #202
Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

ازعارف بزرگ میرقطب الدین محمد عنقا

وصف الحال جریانات کنونی میهن

جامه نیرنگ شیطان نیست یکرنگ ای پسر

تا شناسی از لباسش در خفا و در چهار

رنگ ها دارد که گویم از هزارانش یکی

همچو بلبل نغمه های دلفریستش هزار

صورت انسان نقاب روی خود سازد ز مکر

تا که بی تشویش جنس خویش را سازد شکار

او ز دام اهل دعوی صید خود آرد به کام

و زبان خلق، خلق خویش بدهد انتشار

گاه گویدحاصل ازخلقت بود این زندگی

گاه گوید واصلم نبود مرا با خلق کار

گه بیوشدخویش را اندر ردای علم و کبر

گه لباس زهد و تقوی با عبا و با ازار

گه مریدان را مراد و گه مرادان را مرید

گه شریعت را شعار و گه طریقت را دثار

گاه صوفی، گاه شیخی، گه حکیم و گه فقیر

گاه این را مستشیر و، گاه آنرا مستشار

روزدر مسجد نشیند، شب خراباتی شود

صبح تسبیح و مصلی، شام با طنبور و تار

گاه درمیخانه، گه بتخانه، گاهی در حرم

گه لباس قطب پوشد تا شود فخر کبار

ترک دنیا میکند از بهر دنیا ای عجب

داده عبد البطن خود را اهل باطن اشتهار

ریش سیلت را بیاد نخوت اندود است و کبر

لیک بر ریشش بخندد روزگارش روز کار

رفته اندر خم که تا طاووس علیین شود

امتحان حق چو آید می رود او شرمسار

الغرض مقصود شری دربشر افکندن است

پیرهن ازگل بیوشد یا که بر سر تاج خار

چونکه که با حق نیست او، هرجا که باشد ناحق است

خواه دنیا، خواه عقبی، خواه جنت، خواه نار

هرچه راه مرد رهرو منحرف سازد ز حق

درحقیقت اوست دنیا، اوست شیطان، اوست مار

مولوی معنوی فرمود کاین نفس خبیث

گرنماز و روزه میفرمایدت باور مدار

دزدبیرون راتوانی بست پای از دست بُرد

پنجه با دزد درونی چون کنی، ای نامدار

زآنکه مال و زر و زور وجانت دست اوست

جمله بخشیدی و در ملک تو اوشد بخشدار

مرد مطلق، مظهر حق، از پی ارشاد خلق

سه طلاقش داد و زدتکبیر برفرقش چهار

گر ترا ننگ است ازبدنامی این بد رفیق

ور ترا عار است بودن پهلوی فجّار جار

گرترا برسر هوای کوی دلدار است و بس

ور ترا شوری است در دل از نگاه آن نگار

بر میان زن دامن همت به نیروی عمل

اهل استغفار باش و افتقار و اغتفار

خاک شو درپای مردان تا که یابی آبرو

ورنه ز آفات هوای نفس افتی در شرار

یکره ازاین خاک، جان پاک برافلاک بر

آب وخاک وباد وآتش رابه اصل خودگذار

ورنخواهی تلخکامی صبر کن در کار خضر

بند ناکامی مباح و تخم بدنامی مکار

رهزنان اما به دلق رهنمایان بیحدند

بایدت رندانه رفتن تا نگردی دل فکار

پیرجاهل، شیخ گمراه، هردو شیطانند و غول

صحبت ناحنس دورت دارد ازحق گوشدار

هرکه دعوی کرد خودبین است وخودبین مشرک است

کاروان را می کند اغفال و با دزد است یار

گر نیابی مرد چون من در پس زانو نشین

دل بدل می دم که تا پیدا شود راه گذار .../

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند یک نسخهٔ آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند :
Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

Maids Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 27, Issue No. 1047 , June 18, 2018, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان وشاگردان

لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه وخاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه همراه باعکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاًهرچه زود ترشرح حال وسرگذشت وخاطرات خودرا به آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تاآخرماه دسمبر ۲۰۱۷ ارسال دارند. تلفون ۴۶۰۴-۴۳۵= ۵۷۱ mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192 U. S. A.

حکومت کابل خلاف پیشبینی او کرد. دردومورد دیگرمم بی احترامی فرمانده مسعود به حمید گل برای نویسنده جالب تمام شد: نخست، حمید گل به ملاقات مسعود به جبل السراج رفته بودو اومهمان خودرا سه ونیم ساعت درانتظارخانه منتظرنگهدا شته بود. این مطلب را یکی ازافغان هادرمحفلی درپشاور که من نیز درآن حضورداشتم اینگونه حکایت کردحمیدگل گفته بود که دردوران جهادرهبران جهادی رادربیرون دفترخود یک ساعت منتظرنگهداری میکردم ، امافرمانده مسعود مرا سه ونیم ساعت درجبل السراج منتظرنگهداشت. درمورد دوم، فرمانده مسعود به نویسنده پیام داد که جنرال حمید گل بایامی از حکمتیار به کابل آمده است ومن باید درنشتست حضورداشته باشم.

وقتی شب به مهمان خانه فرمانده مسعود رسیدم، دیدم حمید گل نزدیک اونشسته وبحث شروع شد. حمیدگل پیام حکمتیار را این گونه بیان کرد که اومی خواهد کرسی های حکومتی میان جمعیت وحزب، پنجاه – پنجاه درصد ی تقسیم شود وبه موشک پرانی به کابل پا یان دهد. همچنان، حکمتیارگفته بود که درصورت توافق پنجاه – پنجاه درصدی با جمعیت اسلامی، گروه های جهادی پشتون را نابود می کنند. سخنان حمید گل ادامه داشت که یک موشک حکمتیار دردودص متری مهمانخانه افتاد وتکان ایجاد کرد. بعد ازاقتادن موشک حکمتیاردر نزدیک مهمانخانه، فرمانده مسعود به حمید گل گفت که دوست تان موشک انداخت واو خواست که فریکانس مخا بره اش را بده تا مطلعش سازم که موشک پرانی را متوقف کند. حمیدگل به حکمتیارازطریق مخابره گفت موشکت نزدیک بودمرا بکشد! من آوازحکمتیارارامیشنیدم، به حمیدگل گفت دستور میدهم موشک پرانی متوقف شود که شد. بعد ازتوقف موشک پرانی، به رد تقسیم قدرت با فورمول پنجاه- پنجاه درصدی قدرت پرداخته گفتم گروههای مسلح درافغانستان زیاد حضوردارند که نا دیده گرفتن آن ها درساختار قدرت وضع سیاسی را خرابترمیکنند. ازاینرو، بهتر است که حکمتیار ازشارش وتوافق وکثرت گرایی در قدرت با گروه هاسخن بگوید نه حذف یا نابود کردن آن ها. حمید گل بعد ازشنیدن سخنان من ، گفت که سیاست خوانده ای واین ها سیاست نمی دانند.(نقل از گزارشنامه افغانستان)

ثريا بها

شمال کالیفورنیا

منشا اصطلاح «اوغان غول» چیست ؟

شبی خانهٔ یکی ازدوستان دعوت بودیم، آقای نبیل ملک اصغر که زمانی کارکن وزارت خارجه وسفیردر چندکشور وپاریس بود، نیز حضور داشتند، وی مردی خوش سیما وخوش لباس و بسیار مؤدب بود و واقعن آداب دیپلوماتیک بخشی از فرهنگ وی در شیوه غذا خوردن و حرف زدن شده بود. وی کتاب رها در باد را خوانده بود و گفت شیوه نگارشت مانند نویسنده های فرانسه است زیاد خوشم آمد اما کفر پرچی را در آورده است.

از وی پرسیدم در کابل یک چهاراهی مشهور بود به نام چهاراهی ملک اصغر، آیا شما با آن نام نسبتی دارید؟ چه بی تعصب و صادقانه پاسخ داد: گفت بلی نام پدر کلانم ملک اصغربود. زمانیکه تیمورشاه حکومت را از قندهار به کابل منتقل کرد قبیله ما راینز با غزدی های وشترها ومواشی به کابل آورد که درهمین منطقه منتقل و جاگزین شدند و کابلیان این منطقه را ده افغانان می گفتند، چون واژه افغان تنها به این قوم اطلاق می شد و واژه پشتون وجود نداشت و افغانها مردم کابل را« پرسی وان » می گفتند که حتی آن زمان کابلیان به گونه شهری با یک فرهنگ کاملن متفاوت از افغانها زندگی می کردند، برای همین تیمورشاه گرویده این شهر و این مردم شد که خود زمانی حکومت با شکوه کابل شاهان داشتند.

افغانهای ناقل از تمدن و نظافت چیزی نمی دانستند. مردم کابل از کثافات شترها ومواشی ومگسهای این ده به جان رسیده بودند وهر زمان از کنار ده افغانان عبورمیکردند باصدای بلند میگفتند «اوغان های غول!»؛ این اصطلاح اوغان غول تاکنون باقی ماند. درزمان حکومت ظاهرشاه این منطقه را چهاراهی بزرگ ساختندوبنام پدر بزرگم ملک اصغرمسما شد. آقای نبیل گفت: ما چندین نسل در کابل تولد و بزرگ شدیم و فرهنگ کابل را گرفتیم که مردم متمدن بودند.

یادداشت: نبیل ملک اصغر زنده است و در شهر ما در کالیفورنیا زندگی می کند، اگر به روایت وی از اوغان غول باور ندارید می توانید با وی در تماس شده از خودش پرسید.!

برای پاکستان لازم است که افغانستان را دریک کنفیدریشن به خود ملحق کند. این مقصد با زیر پرچم اسلام قرارگرفتن درجهت ثبات یا برای کسب ثبات منطقه حاصل شده می تواند وبد ین وسیله مجرای سوسیالیسم نیزبسته می شود. برای عملی ساختن این برنامه، شرایط سازگار است. گروه هفت گانهٔ مجا هدین برما انحصار می کند. فتح مجاهدین را باید تکمیل کرد. برای پاکستان، لازم است که به گروه هفت گانه بویژه به گروه انجنیرحکمتیار هرگونه کمک نظامی وسیاسی فراهم کند. چرا که این گروه نیرومند، با رسوخ وقابل اعتماد می باشد. بعد ازعقب نشینی سربازان روسی، حکومت دست نشا نده کابل یک ماه ایستادگی کرده نمی تواند. در حال حاضر، افغانستان آزادبرای حکومت اسلامی آینده ضمانت های پایدار فراهم کرده است که اصل هدف ما باید باشد.

بعد ازاین، افغانستان همدرد خوب پاکستان خواهد بود و برای الحاق با آن آمادگی رضا کا رانه نشان خواهد داد. الحاقی که سرود آن را پاکستان خوا هد نواخت. معلوم است که با این اقدام، توا زن نظامی بر قرارخواهد شد. درداخل الحاق، سرحدات باید برداشته شوند ویک ساختارمشتربک اقتصادی تهیه کرده شود. ازآن طریق، به یورانیوم افغانستان دسترسی پیدا کرده وازانحصارما به خارج کا سته خواهد شد. اوضاع ایجاب می کند که آغاز الحاق ازجانب افغانستان اسلامی باشد. از الحاق پاکستان وافغانستان، یقینا ایران وترکیه حمایت می کنند. به شرط این که ما واقعا به آن فشار بیاوریم. برای کسب حمایت این کشورها، ما باید نظریه یک الحاق منطقه ای را پیش کش کنیم که درآن پاکستان – افغانستان – ایران وترکیه شامل باشند.

۱۶- دررابطه به الحاق ،عکس العمل قدرت های بزرگ ، هند وکشورهای دیگر: ما امید وارهستیم که راجع به الحاق پاکستان وافغانستان، امریکا واکنش مثبت نشان دهد. چرا که این الحاق برای جلوگیری ازحمله سوسیالیسم یک جواب یا پالیسی مثبت خواهد بود. بنا براین، امریکا معاهدات میان پاکستان وافغانستان را قبول خواهد کرد. این الحاق مورد تا یید روسیه نخواهد بود وبیانیه شد ید الحن خواهد داد وکاری زیادی ازدست آن ساخته نیست. البته که بعد تر با الحاق تامین ارتباط خواهد کرد. هند بطور یقین برخورد منفی با الحاق خواهد کرد؛ به این خاطری که، الحاق پاکستان وافغانستان سیاست انزوای پاکستان را که آن کشوردنبال می کند خساره مند می سازد. کشورهای غربی وجاپان عکس العمل مثبت نشان خواهند داد. بیشترکشورهای اسلامی غیراعربستان سعودی، ازالحاق پاکستان وافغانستان ، استقبال خواهند کرد.عربستان غیر ازاعتراض آماده تخریب روابط خود با پا کستان نخواهد شد. پاکستان ازهرنگاه این حق را دارد که افغانستان را به خود ملحق کند. چرا که در سال های گذشته (یعنی دوران جنگ) خطرات زیادی را متحمل شده است. ازاین رو، اجازه داده نمی تواند که افغانستان آینده مانند افغانستان قبل از۱۹۷۸، یا ما نند دوره ای بعد از کو دتای ۱۹۷۸ ، طرفدار روسیه باشد.

اگرچه درپیش نویس گزارش خاص آمده است که مرگ ضیاء الحق مانع برنامه الحاق افغانستان به پاکستان شد، اما رخ داد های بعدی درافغانستان ، نشان داد که ضعف حزب اسلامی حکمتیار وتوانمندی جمعیت اسلامی استاد ربانی به ویژه فرماندهی هوشمندانه ای جنگی فرمانده مسعود ، برنامه ژنرال حمید گل را درکابل خنثی کرد. ازسوی دیگر، پیش ازفروپاشی حکومت نجیب الله ، طرح آی اس آی درراه اندازی کودتای ژنرال شاهنوازتنی وحکمتیاررا فرماندهان تاجیک تبار ارتش ناکام ساخته بودند.

ازاین رو، می توانم بگویم که شکست کودتای نامبرده کمک به فرمانده مسعود کرد تا حکمتیاروخلقی های زیر سایه آی اس آی وطرفدارالحاق افغانستان به پاکستان را به چهار آسیاب براند. افزون برآن، این استدلال ژنرال حمید گل درگزارش ویژه که حکومت دست نشانده مسکو بعد ازعقب نشینی سربازان روسیه یک ماه دوام نمی آورد ، باشکست حمله جهادی ها به جلال آباد زیرفرماندهی او وکارگزاری حکمتیار بیهوده ثابت شد.

معلوم است که آگاهی نجیب ازگزارش ویژه حمیدگل و ائتلاف حکمتیار وخلقی ها وشکست کودتای آنهاکمک به دوام

ابراهيم ورسجی

سند الحاق افغانستان به پاکستان

وگزينش گلبدين بحيث گورنر جنرال کابل

ناظران اوضاع افغانستان درزمان تجاوزشوروی وجنگ جاری ناشی ازآن اغلبا ازاین موضوع ناواقف بودند که درزمان زمام داری ضياء الحق برای تبدیل افغانستان به یک ولایت پاکستان فعالیت ها شروع شده بود. اگر ضیاء الحق زنده می ماند، شاید این برنامه تا اندازه ای جا مه ای عمل می پوشید. پشت سر این برنامه، مغز متفکر آی اس آی ، حمید گل قراردادشت. دراین زمینه وقتی کار شروع شد که مجاهدین فرما ندهان محلی خود را ازاين مسئله مطلع کردند که درکوه های شمال افغانستان یک عجیب ماده کشف شده است. فرماندهان به آی اس آی یا افسران آن اطلاع داده اند وآن ها حمید گل رئیس این اداره را درجریان گذا شتند. ماده را به لابراتوار سپردند وروشن شد که یورانیوم است ودرشمال به اندازه وافرموجود می باشد. یورانیوم برای بم اتوم به همان اندازه مهم است که ما شین برای موتور. با شنیدن خبر آن ، ژنرال ضیاء الحق متعجب شد! آن وقت عقب نشینی سربازان روسی تکمیل نشده بود. بنا برآن ، در زمینه قدمی برداشته نمی شد. چرا که دنیا ازاين خزانه گران بها مطلع می شد که خساره نه تنها برای پاکستان بلکه برای افغانستان نیزخواهد بود.

از آنجا که نقش ضیاء الحق درجنگ علیه روسیه درجهان بسیارموثر بود واز وی آدم مهمی ساخته بود ودید گاه ها متوجه پاکستان بود؛ ازاين رو، احتیاط و رازداری درپیش گرفته شد. چراکه شتاب زدگی درزمینه تمام بازی را ناکام می ساخت. بنابرآن، ضیاء الحق به حمید گل هدا یت داد که درزمینه گزارش تهیه کند واو را درجریان بگذارد تا در روشنایی آن برنامه پاکستان ترتیب و تطبیق شود. حمید گل گزارش را تهیه وبه ضیاء پیش کش کرد. درگزارش نوشته بود که خالیگاه ناشی از عقب نشینی شوروی را باید پاکستان پُر کند. دراین صورت، افغانستان باید به پاکستان ملحق کرده شود. سرحدات ختم شوند، یک ساختارمشتربک اقتصادی تیار کرده شود. دراین ساختار، دسترسی به یورانیوم افغانستان ما را از انحصاربه یورانیوم خارجی نجات میدهد. این الحاق راامریکا و کشورهای اسلامی قبول خواهند کرد. موجودیت یورانیوم درافغانستان، حکومت امریکا را نیزعلاقمند ساخت. مثلا، ویلیام کیسی رئیس سیا / سازمان اطلاعات مرکزی امریکا با شتاب به اسلام آباد رسید ومهمان خاص ضیاء الحق شد.

اگرچه آمدن رئیس سیا به پاکستان بخاطرجنگ جاری در افغانستان معمول وعلت آن چگونگی رسانیدن اسلحه ومهمات به مجاهدین، اوضاع جنگ ومسایل دیگری مربوط به آن بود، اما این سفر او کسب اطلاع از یورانیوم بود. به هرحال، به حیث مهمان خاص ضیاء الحق ، به هرجا رفته می توانست وآی اس آی هم دنبال او می رفت و چند روز را درلاهور گذراند. بلّی، کیسی همان گونه که خاموش آمد، خاموش رفت. ازبرنامه حمیدگل، حکومت نجیب الله نیزاطلاع یافته بود. وقتی که گزارش خفیه حمید گل به نجیب الله رسید، این پرو پاگند را درسطح جهان شروع کرد که درافغانستان همه چیزرا ارتش پاکستان می کند. بنا برآن، گزارش حمید گل قرارزیرعرضه می شود.

گزارش پنهانی: دایرکترجنرال آی اس آی،اسلام آباد، برای رئیس جمهور ضیاء الحق؛ موضوع اساسی دررابطه با افغانستان. برای اطلاع شما، آخرین گزارش ویژه که در رابطه به افغانستان تهیه شده است،بتاریخ ۳۰ ماه جون سال ۱۹۸۸، پیشکش می شود: ۱۵-امکانات ما درافغانستان

بعد ازامضای معاهده ژنیو ، افواج خسته جان روسیه به عقب نشینی وادارشده اند. جنگ افغانستان فاتحانه به پایه اكمال رسیده و شرایط بی نظیرتاریخی فراهم شده است. با عقب نشینی ارتش روسیه خالیگاهی که درکابل ایجادمیشود، با ید ما آن را پُر کنیم. ما نباید این فرصت تاریخی را ازدست بدهیم. شرایط برای اقدا مات جرئت مندانه که اکنون آماده شده است درگذ شته نبود. برای مهارتوسعه طلبی هند که یک میکانسیزم نیرومند جنگی ایجاد کرده است،